

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	رساله مدیریت
مؤلف	
موضوع	
شماره قفسه	۱۱۴۲۲
جمهوری اسلامی ایران	تعداد ثبت کتاب
	۸۹۵۹۰

۱۱۴۲۲

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۱۴۲۲



۱۹۵۹

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	رساله مبینیه
مؤلف	
موضوع	
شماره قفسه	۱۱۴۲۲

۸۹۵۸

کتاب

کتابخانه



خطی	کتابخانه
مجلس شورای اسلامی	
۱۱۴۲۲	



بسم الله الرحمن الرحيم

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احد پروردگار
سزااست که از بین کافه حقایق کونیة حقیقت انسانیة را بدانش
و هوش که فی بین اعظمتین عالم کون و امکانست مفید و ممتاز
فرمود و از نالایق و آثار آن موہبت عظمی در هر عصر و ظرف مرآت
کائنات را بصورت بدیعه و نقوش جدیدی مرسم و منطبع نمود
چه اگر بدیده پاک در عالم وجود نگریم مشہود کرد که از
فیوضات فکر و دانش هیچکدام در هر دوری بجلوه و طوری
مرئین و بطایف بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است و این
آیت کبری خدایوند بهمه ساد و آفرینش و شرف بی رحمة ممکنات
سبقت و پیشی داشته و حدیث اول **ما خلق الله العقل**
شاید این غلطی در صد راجع در هر شکل انسانی می حیث
الظہور مشخص گردید پاک و متر است خداوند بلکه با شرف
انوار این لطیفه ربانیة عالم ظلماتی را غبطه عوالم نورانی
فرمود و اشرف **الارض بنور ربها** معالی و مقدس

پروردگار که

پروردگار که فطرتا انسانیہ را مطلع این فیض نامناہی فرمود
الرحمن علم القرآن خلق الانسان علیہ البیان خالای شہدا
بشکرانه این فضل اعظم باید دست نیاز ببارگاه ربیب انباز
بر فراخت و تفرغ و اینہال نمود کہ موفق بران گردیم کہ در این
عهد و عصر سنجوات رحمانیہ از وجدان نفوس انسانیہ عالم
و کمال کرد و نا این نار موقدہ ربانیہ کہ مودع در اختیار بشریہ
است بخوبی نمایند بدیدہ بصیرت ملاحظہ نمایند کہ این آثار
و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع
متنوعہ کل از فیوضات عقل و دانش است هر طائفہ و قبیله
کہ در این بحر بی پایان بیشتر تحقیق نمودند از سائر قبائل و ملل
پیشترند عزت و سعادت هر ملتی در آن است کہ از افق مدار
چون شمس مشرق کردند **ہل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون** و شرافت و مغررت انسان در آن است کہ بین ملائکہ
مناخبری کرد در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن منصوب
است کہ انسان چون در خود نگریم مشاہدہ کند کہ بتوفیق
الہیہ بسبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت ہیئت
بشریہ است **لا والله** بلکه لذت و سعادت اتم و اکبر از این نہ

نایکی به پرفتن و هوا پر از غنائیم و نایکی در اسفل جهل بتکب
کبری چون امم متوحشه بسر بریم پروردگار چشم عنایت فرمود
که در آفاق بتکریم و آنچه وسیله تمدن و انانیت مان
تثبت غنائیم و کوش احسان شده تا کلمات حکیمه عقلا و
دانا با انرا استماع نموده و پند گرفته مگر همت با اجرای مقتضیات
ان بر بندیم حواس و قوای باطنیه اعطا کننده که در امور
خیریه جمعیت بشریت صرف غنائیم و بعقل دور بین
اجناس و انواع موجودات نمناز شده و ائمه مستفاد و امور
کلیمه و جزئی و عادی و مشغول گردیم تا جمیع در حسن
حصین داناتی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان
بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تاسیس و صنع
بدیعی ایجاد و ترویج غنائیم چه قدر انسان شریف و عزیز
است اگر با آنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر در نیل
و ذلیل است اگر از منفعت جهل و چشم پوشیده در فکر
منافع ذاتیه و اغراض شخصی خود عمر را نماند و بگذرد
اعظم سعادت سعادت انسانی و اوست مدد و حقایق
آیات آفاقیه و انفسیه اگر پسند همت بیهمنا را در میدان

عدل

عدل و تمدن جولان دهد سر به هم آید تا فی الافاق و فی انفسهم
و اکبر شقاوت شقاوت بشریت اگر کامل و مخفی و مبین و منهدم
در شهوات نفسانیه مانند در این صورت در درکات اسفل
توحش و نادانی از حیوانات مضطرب پست افتد و انکال الانعام
بل هم اضل ان شر الدواب عند الله ^{الکرم} انکم انکم لا یعقلون
باری باید دامن همت بکمر غیرت زد و از هر جهت با سبب
آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و
عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود تا از زل
نیت خالصه و سلسله الجهد و کوشش راضی قابلیتات
انسانیة بر این فضا ئل ذاتیه و شقایق حقایق خصائل
حمیده سر سبز و خرم گشته و بشک گلستان معارف اسلا
گرد و این قطعه مبارکه ایرانیة مرکز سنج کالات انسانیة
در جمیع مراتب گشته آینه جهان بنمای جهان مدبنت شود
و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عترت
طاهره اش را لائق و سزااست که از اشعه ساطعه حکمت
بالغة و معارف کلیه اش مکان متوحشه اقلیم پرب و بجا
خارج العادة در اندک زمانی از خصیض جهل و نادانی

بالی درجه علم داناتی عروج و صعود نمودند بقسمی که در ^{نظام} نجوم
چون نجوم سعادت و مدد بقیت بد رخسیدند و مرکز قون و
معارف و علوم و خصایص انسانی که کشند بر او ایضاً
معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رای جهان آری
پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران ^{است}
و آبادی بلدان قرار یافته و بصرفت طبع بدین ^{نوع} عتبت
و عدالت گستری را از آستین همت کامله و غیرت نامیه
بر آورده تا با نور عدل آفاق ایران را محسوس و ممالک شرقی و غربی
فرماید و نشسته اولای اعصار و ولایت ممانه ایران و عروق
و شریان الهامی و متوطنین این دیار سرپا نماید لهذا این
عبد لازم دانسته که بشکرانه این همت کلیه مختصری ^{بعضی}
مواد لازم لوجه الله مرقوم نماید و از نصیحت اسم خویش
احتراز نموده تا واضح و مبهرهن گردد که مقصدی جز ^{نیکو}
نداشته و ندادم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر
دانسته لهذا بدین چند کلمه نصیحت ابنای وطن خویش را
چون ناصح امین لوجه الله متذکر می نمایم و در خیر باشد
و گواه است که هر مصلحتی مقصدی نداشته چه که این ^{نوع}

بادیه

بادیه محبة الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تربیت و تصدیق
و تکذیب کل گناه است ^{انما} انما نظرکم لوجه الله و ما فرید منکم
جز ^{آوا} آوا شکوای دست پنهان قلم بین خط کفار است ^و
نابید ^{سوار} سوار ای اهل ایران قدوسی در ریاض تواریخ اعصار ^{افشا}
ستیز نمایند و سرچسب تفکر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه کنند
که تمامشای عظمت دراز منته سابقه مملکت ایران بمنزله ^{قلب}
عالم بچون شمع آفریننده بین انجمن آفاق منور بود ^{دش} و غرت
چون ضیاع صادق از افق کائنات طالع و نور جهان آفرین
در افق انوار و مشارق و مغارب منتشر و ساطع اواز جهات کبری
ناجداران ایران حق بسع مجاورین دائره فضیله رسیده و
صیت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع
و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر
ساخته و قوانین سیاسیة دستور العمل کل ملوک قطعات
اربعه عالم کشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیر
منازه و بصفت مدد دهنده و معارف سرافراز در قطب عالم
مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و
معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیته دانش و هوش افراد این

ملت با همه حوت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت
عموم این طائفة جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه در
تواریخ فارسیه مندرج و مندرجست در اسفار توریه که الی
نزد کل ملل و دیار من دون تحریف کتاب مقدس مسلم است
که در زمان کورش در کتب فارسیه بهمن ابن اسفندیار و
حکومت ایران از حد و داخله هند و چین تا اقصی بلادین
و حبشه که منقسم بسصد و شصت قلم بود حکمرانی می نمود
و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه مغیر بالشرق پادشاه
بنیان حکومت رومان را که بجهانگیری مشهور بود با خاک
یکسان نموده زلزله در جمیع ارکان حکومت عالم انداخت و نظیر
بنایخی ای الفدا که از تواریخ معتبره عربیست قالم سبعة عالم
در قبضه تصرف آورد و همچنین دران تواریخ و غیره مذکور که از
ملوک پیش از دیان فریدون که فی الحقیقة بکالات دایه و حکم
و معارف کلیه و فتوحات متعدده مشابه فرید ملوک سلف
و خلف بود قالم سبعة عالمین اولاد دایه خود تقسیم فرمود
خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهور و مشهور
است که نخستین حکومتی که در عالم تاسیس شد و اعظم

سلطنتی

سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و بهیم جهان
ایران است حال ای اهل ایران باید قدری از سرگهوی و
آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا
غیرت و همت انسان قائل ایران میشود که چنین خطه مبارکه
که منشأ تمدن عالم و مبداء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط
آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محل ناسف کتب
و شعوب کرده و در تواریخ اعصار رحالبه علم مدنی و
ثابتی که با در وصفی روزگار باقی با وجود آنکه ملتش شرف
ملل بوده حال باین احوال اسفاسم حال قناعت نماید و مع آنکه
اقلیمش مرغوب ترین کل قالم بوده حال بنکبت عدم سعی
و کوشش و نادانی بی معارف و فنون کشورهای عالم شهره کرده
آیا اهل ایران در قرون پیشین سر و قدر و افانی و عنوان
دانش و هوش نبوده و از افاق عرفان بفضل رحمن چون
اعظم طالع و مشرق نه حال چگونه بدین حال پیرایه الکنفا
نموده در هوای نفسانی خود حرکت می نمایند و از این سعادت
کبری و مرفعی درگاه حضرت که برپا است چشم پوشیده کل باغ
شخصیه و منافع دایه اگر نثار شدیم این خطه طبع

چون سراج و قهراج با نوار عریان و ضیاء علوم و فنون و علومات^ت
و سهولت و حکمت و شجاعت و مروت نورانی بود حال از کمال^ت
و بطلالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت
اهالی پرتو تابانش مکه و ظلماتی کشته بکت السموات الشیخ
والارضون السبع علی عز و دل هجیه گمان نرهد که اهالی ایران
در ذکا و خلقی و فطانت و دلهای جلی و ادراک و شعور فطری
و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادی و دنیوی و پست^{ند}
استغفر الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کمال و طوائف
داشته و دارند و همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و منافع طبیعی
و محاسن جغرافیا و قوه انبیا به منتهی درجه تحسین را داشته
و لکن تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تنویر
و تحریص لازم و همت کامله و غیرت نامیه واجب الان بین^ت
خمسه عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت
و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیّه قطعه اورپ و اکثر
مواقع امریک شهرت یافته و حال آنکه در ازمنه قدیمه
متوخرین طوائف عالم و جاهل و کاهلترین قبائل و امم بود^{ند}
حتی بقلب برابر که بمعنی وحشی صرف باشد ملتقی بوده اند
و از این

و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر^ت
متوسطه تغییر کشته در میان دول و ملل اورپ و قایع^{عظمه}
و امور مغایره شدیده و حرکات موحشه و حوادث مدله^ت
بشانی وقوع یافته که اهل اورپان قرن عشر را فی الحقیقه
اعصار توخس میشمرد بناءً علی ذلك فی الحقیقه اساس^ت
و اصلاحات و ترقی در اورپ از قرن خامس میلاد تا سیم
شده و جمیع تمدن مشهود و تشویق و تحریص خردمندان و
توسیع دائره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و^ت
حاصل و میسر کشته حال بفضل الهی و همت روحانیّه مظهر ترقی
کلیه پادشاه معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق عالم^ت
کشیده و صیغ نبات خالصه شهر پاری از مشرق هم خیر و یقین^ت
دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبت ناسیس
اساس عدل و حقانیت و تشبید ارکان معارف و مدنیت
فرماید و جمیع وسائل مابه الترقی را از جزیره و بمقام فعل آرد
تا عصر ناجدار ری و رشک اغصار سالقه کرد و نالجا چون
ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کل امور در کف کفایت^ت
اوست و اصلاح حال جمهور منوط به همت بلند و چنانکه

باید و شاید چون پدر مهربان در تربیت و مدنیت و راحت
آسایش افراد اهل مملکت سعی بلیغ را بجای فرماید و بر ^{مطلب} ^{بها}
آثار بصیحت پروری واضح و مبهر من کرده و لذات بنده و امثال ^{بها}
بنده ساکت بودند و لکن حال چون مشهود با بصر او ^{بها}
گشته که ذات خسرانه بصیرت طبع اراده فرموده که تشکیل
حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید
لذا بقت صادقه دلالت بر این اذکار نمود و عجب دایست
بجای آنکه کل بشکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیق است
الغرة است قیام نمایند و جناح ممنونیت و مسرت و رهوا
خوش شادمانی پرمایان کنند و بدو رگه احذیت دعا و نیایش
آوند که یوماً فیوماً این مقاصد خیریه شهر پاری مرزاد
کرد و بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض
ذاتیه مختل و دروشنائی رای و تصوراتشان بعباد خود ^{بها}
وظایف منفعت شخصی محجوب و مکل و همشان مصروف
شهوات نفسیه و غیرشان بحول برو سائل ریاسیه علم
مغایرت برافراخته و آغان شکایت نموده اند و حال آنکه ^{بها}
مشکلی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر خیر عموم

و بجای

و بجای راحت و آسایش جمهور و نیز در حال که باین همت کبری
قیام فرموده اعتراض دیگر کنند بعضی گویند که این افکار جدید
بمالک بعیده است و مفاتی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه
ایران و برخی بیچاره کان ناس را که از اساس متین دین و ^{بها}
شرع مبین بپنجبرند و قوه امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که
این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرتبه شرعی ^{بها}
نشته بقوم فهو منهم قومی بر آنند که باید این گونه امور
اصلاحیه و بنائاتی شینا فشیئا اجرا نمود تعجیل جائز نه و حرج
بر آنند که باید تثبیت بوسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد
اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومی و مدنیت نامت
کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه باری هرگز
بهو امائی پرمایان نمایند ای اهل ایران سرکردان ناکلی و ^{بها}
ناچند و اختلاف آراء و مضادرت بیفائده و بیفکری و بجای
ناچه زمان باقی اغیار بیدار و ما بحواب غفلت گرفتار جمع ملل
در اصلاح احوال عمومی خود میکوشند و ما هر پند ^{بها}
هوی و هوس خود مبتلا **ما بستم دام تویم** ^{بها}
عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این ^{بها}

مقصد مدافعه و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه فی از بجهت شد
و ندادم بلکه ابتغاء لمرضاة الله میگویم نظر از عالم و عالمیان
بسته بصورت حمایت حضرت احدیت العظاموده ام **لا اسئلكم علیه**
اجرا ان اجری الا علی الله باری اشخاصیکه گویند این افکار بجا
موافق حال طوائف سائر است و مقتضیات حالیه و روش
احوال ایرانیه مناسبی ندارد فی الجملة ملاحظه نمی نمایند
که ممالک سائر نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده چگونگی
این ترتیب و تنظیم و تشبیهات مدیه سبب ترقی ان ممالک
و اقلیم گشته آیا اهل اروپا از این تشبیهات ضری مشاهده
نموده اند و یا خود با عکس بکمال علو منزلت حیسانیه نائل
گشتند و یا آنکه چند قرن است که هیئت عمومیه ایران بر روش
معلوم حرکت نموده و بر اصول معناده مشی کرده چه تواند
و ترقی مشهود و حاصل شد و اگر این امور ناچهارم بحال تجربه
نرسیده بود محتمل آنکه عمل توهم بعضی نفوس که هله کریهت
اشخاصیکه شعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه نظر
مخوف است حال پنهان است بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیه
در ممالک سائر مرآت و کما را تجربه گشته و فوایدش

و مزیح یافته که تمرعیای غبی ادراک نموده حال چشم اعتساف را
بسته بنظر عدل انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از
اساس حکم متین و بنیان حصین و زمین مبین مقتضیات حسنیه
حالیه و منافی لوازم خیریه سیاستیه ایران و مخالف صوالح
مستحسنه و منافع عمومیه جمهور است آیا توسیع دائره
و تشبیه رکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور
مضره است زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را از خیر اسفل جهل
با علی فوق دانش و فضل متقاعد میفرماید و یا خود ناسیسی
قوانین عاده که موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است
و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته
این حریت حقوق عمومیه افراد الهالی مبین و مغایر فلاح و
و یا خود بعقل و در بین از قرائن احوال حالیه و نتایج افکار
عالم و قوعات از منته استقبالیته را که در حین قوه استیلا
ادراک نموده در امتیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن
منافی اطوار حکیمانه است و یا خود تشبیه بوسائل الحادیم
مجادره و عقد معاهدات قویه بادرول عظیمه و محافظه عدل
و دادیه بادرول محتاجه و توسیع دائره تجارت با اعم و شرف

و تکیه مد فوعات طبیعیہ مملکت و تزیید ثروت امت مخالف
عاقبت اندیشی و رای مستقیم و مخیر از پنج قومست و یا خود
حکام ولایات و نواحی مملکت را از حرب مطلقہ سیاسیہ ^{بصرف}
کیف یشاء باز داشته بقانون حقایق مقید و اجراء از ^{صفا}
چون قتل و حبس و امثالها منوط باستبدان از دربار معد
مدار و در مجالس عدلیہ مقرر بر سلطنت بعد از تحقیق ^{تعیین}
درجات شقاوت و جنابت و قباح جانی و اجراء ما ^{مشروط} بسبب
بصد و فرمان عالی نمودن مخیر با اس رعیت پرور است و یا خود
ستاد بواب رشوت و بر طیل که ایوم تبعیض ملیع پیشکش و نفاذ
معتبر سبب ند میو بنیان معدلات است و یا خود هفت عسکر
که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند و جانشان در کل اجماع در
معرض تلف از ذلت کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ^{تیب}
مآکل و مشاربشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده و در
تعلیم فنون حربیہ بصاحبان مناصب عسکریت و در ندادن اکمال
مهمات و آلات و ادوات ناریہ کمال سعی و اہتمام را مبذول
داشتن از افکار سقیمہ است و اگر نفسی کہید که ^{اصلاح} همین
طریقہ چنانچہ باید و شاید در چیز وجود نیامده اگر

انصاف

انصاف و ہمدان تصور از نافع عدم اتحاد را عمومیہ و قلت نعمت
و غیرت مستفدان و بزنگان مملکت صدور یافتہ این بسی میرمن و
واضحست کہ ناجہ و راجہالی نہایت نشوند و افکار عمومیہ در مرکز ^{مستقیم}
قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور و حتی اہل ^{مسئول}
جزئیہ از شائبہ اطوار غیر مرخصہ پاک و مظهر نکور و امور ^{محمود}
لائیق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار ^{مستحق}
نرسد کہ اگر نفسی لو کمال جہد مبذول نماید خود را عاجز باید
از اینکه مقدار راس شعری از مسلك حقایق تجاوز نماید
اصلاح فامول نام رخ ننماید و از این گذشتہ ہر امر خبری کہ
وسیلہ اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است
حسن و سوء استعمال بستہ بدرجات مختلفہ افکار و استعداد
و دیانت و حقایق و علو نعمت و ستو غیرت متخیران و مستفدان
الہالی است و فی الحقیقہ آنچه بر نفس حضرت سلطان بود انرا
جاری و ساری فرمود حال انجام امور و مصالح عبادت
کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افکار و انان نفوس بطراز ^{عصمت}
و عفت ترین شوند یعنی اذیال مقدسہ و یا شیائ ^{نہ} الا فتنہ
نیال ایند البتہ ثابہات الہیہ ان نفوس را مبذول ^{محمود} و یا شیائ

کرده اند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری
 فرماید و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه آن نفوس
 ثابت و اسخه متوکر در پشائیکه اشعه آن نور جمیع عالم را ^{حاطه}
 نماید این ^{مشهور} **هَذَا عَلَى قَوْلِهِمْ** و الا الله ^{مشهور} **تِلْكَ** نتایج غیر مقبوله
 شود چنانچه در بعضی مدن از ممالک اخیریه برای العین ^{مشهور}
 شد که بعد از تشکیل مجلس آن جمیع سبب برپائی جمهوریت آن
 اصلاحات خبریه سبب احداثات مضر شد تشکیل مجلس و
 تاسیس مجلس مشورت اساس متین و بنیان و زین عالم ^{سیاست}
 است و لکن از لوازم این امور چندیت ^{سیاست} **اِنَّهُ** باید اعضائی منتخبه
 متدین و مظهر خشیه الله و بلند همت و عقیقه التقریر باشند
ثَانِيًا آنکه مطلع بر وقایع اوامر الهیه و عاقف بر اصول مستحبه
 معتنه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهمات داخلیه و
 روابط و علاقات خارجیّه و متفق در رفیق نافع مدتیّه و
 قانع بمداخل ملکی خود باشند و همچو نرود که وجود چنین
 اعضائی مشکل و ممنوع است بعنایات حق و خاصان حق و همت
 بلند اصحاب غیرت هر مشکلی آسانست و هر صعب مستصعبی ^{مشهور}
 از لحاظات عین و اما اگر اعضائی مجلس بر عکس این خصلیه و ^{و نظام}

و نادان

و نادان و بیخبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و بیست
 همت و بی غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند
 ثمر و خوانندی بر تاسیس مجلس مترتب نشود مگر آنکه زمان
 سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل حقوق خود
 بشخص واحد هدیه فی تقدیم مینمود بعد باید که کل اعضای مجلس
 راضی کند و الا احقاق حقوقش متصور نگردد و چون نظر بقوت
 نمایند مشهور و معلوم کرد که علت عظمای خود و نفوذ و عدل
 عدل و حقانیت و انظام امور از قوت ندین حقیقی و عدم معارف
 جمهور است مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت کتابت ماهر
 متفق باشند اگر مشکلی رخ نماید از حکومت محلیه شکایت
 نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و روش و حرکت
 حکومت را متافی رضای باری و مغایر عدل و انصاف شهر باری ^{مشاهده}
 کنند او روی خود را بمجلس عالیّه رسانند و انحراف حکومت
 محلیّه از مسلك مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد مجلس
 عالیّه صورت استنطاق را از محل معلوم بطلبند البته آن شخص
 مشمول الطاف عدل و داد گردد و لکن حال اکثر اهالی از قوت
 معارف زبان و بیاییکه تفهیم مقاصد خویش نمایند ^{ند}

و همچنین نفوس که در اطراف و آکناف از وجوه و اکابر الهی ^{ند}
چون بدایت تشکیلات و تاسیسات جدید است از عدم تشریف
در درجات عالیّه معارف هنوز لذت حقانیت پرورده
حلاوت معذات کسرتیر انجشیده و از معین عذب فرا
صدق طوبیت و خلوص نیت ننویشد و کما هو حقه ادراک
نموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلیه عالم امکان ^{ند}
نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت خطریه و عفت
خلقیه است بلکه بلند اختری و بزرگوار برادر جمع زخارف
دنیویّه بانی بخوکان دانسته حال قدری انصاف از دست
که انسان فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل
و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت **ان خلقنا**
الانسان فی احسن تقویم سرافراز داشت و تجلیات ^{جلیّه}
از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط
اسرار ملکوتیه گشته و در فجر بدایع با نور صفات کامله ^{ضاد}
قدسیه مستنیر شده حال چگونه این رده آسمان را بکثافت
اغراض نفسانیّه بیالاید و این عزت جاوید را بداند بد
تبدیل نماید **انهم انک جرم صغیر و فیک انوار عالم** ^{کبر}

و اگر مقصود اختصار و مراعات صده مقصدا صلی بنویسند
از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیّه و علو منزلت و سمو
منقبت بشریه مرقوم میشد این زمان **بگذران وقت** ^{مکرون}
امکان شأن اعظم و مقام اکبر ارفع انعم ظاهر و باطناً ^{اولاد}
آخر انبیای الهی است و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر فقر
صفت نداشته و کذلک عزت کلیه اولیای حق و مقربان درگاه
احدیت را مختص و حال آنکه ابدار و فکر غنای ظاهر خود ^{ند}
و همچنین ملوک معذات سلوکی که صفت چها بنای عدالت
آسمانیان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازه حقوق پروری
و بزرگواریشان اقالیم بسعه و احاطه نموده در فکر توانگری
و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمیع و رعایا را عین
غنای خود شمرده و ثروت و وسعت عموم افراد الهی را مجموع
خرائن سلطنت دانسته افتخارشان بدیه و خفه نبوده بلکه
بروشانی ذاتی و بلندی همت جهان آرای بوده و همچنین ^{زیرا}
مکرم و وکلای مفتی که رضای حق را بر رضای خود داشته ^{مقتله}
فنون سیاسته علم مهارت کلیه دابر انزال حکومت ^{حکمت}
در انجمن دانستن چون مصباح معارف افروخته و از اطوار ^{انکار}

و در آثارشان آثار و نحوای واضح و منافع معهودت پروری
لاخ بوضیفه زهید خود قناعت نموده روز و شب مشغول به مشیت
مهام امور و احداث و ایجاد و مسائل ترقی جمهور بودند و بفکر
نایب و برای صائب و ملت متبوعه خود را مطلع در عالم مقتر
سیر سلطنت مرکز دق و فوق عظام امور ملایم فرموده بود
اعلی مراقب مغفرت ذنبه و اسمی معارج حیثیت فخرانه مشابهی
گشتند و کذاک مشاهیر علمای غایر که بفضل علیته و ^{نیل}
حمیده موصوف و بفرقه الوثقای نفی متشبهت و بذیل الهی
متوسل و متمسک و مرآت بخیر ایشان بصورت معانی کلیه
مرئسم و نیز حاجه تصور ایشان از شمس معارف عمومی ^{مقتبس}
و در ایام ولیا لی بدقیق و تحقیق علوم نافع مشغول
و بتربیت انفس مستعده متعلیه مالوف الله در مذاق
عرفان نشان کج باد و در خسران بقطره فی ازلال معارف و
بیان برابری نکند و قنایطیر مقنطره ذهب و فتنه با حال
مسئله فی از مسائله غامضه مقابلی ننماید از اندامور
خارج را چون ملاعصیان انکارند و کلفت زخارف ^{زائد}
لائق و فان و جاهلان شمرند چون طیور شکور و نجیب چند

قناعت

قناعت نموده نعمات حکمت و معارفشان حیرت بخش مدارک
و شعور اجله فضلاء ایام آفاق کرده و همچنین سروران ^{مندان}
از اهالی و مختیزان متفقدان و لایات و نواحی که از کان حکو
علم و منزلت و ستایشان و سعادتشان در خیر خواهی عموم
نقد و تجسس و مسائل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت
است مثلاً ملاحظه نمایند که اگر شخصی از اکابر ولایتی
غیور و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بفضائل فطریه
موصوف و بکمال و درایت خلقیه معروف و از ارکان
هبت ولایت باشد حال عزت کلیه و سعادت سرمدیه
و شان و شرف دنیوی و اخروی و در چه چیز استیلا
ملازمت صلاقت و راستی و غیرت و حجت پروری ^{و استغنا}
مرصات الهی و استیلا بر حسن انظار خسرانی و استرضای ^{حکما}
جمهور اهالی و یا خود بجهت آنکه در شام عیش مهیا و سفر
مشتاق حاضر به از دور در هر چه تجرب و طعن و بلا و احراق
قلوب عیار مشغول کرده و خود را در درگاه حضرت کبریا
مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در زمره جهود
اهالی بدنام و ذلیل نماید فوالله عظام بالیه و در قیود

انچه نفس و امثال او بهتر است چه فائده که از موافقت
 خصائل انسانی که پخشیده و از چشمه صافی موهبت عوالم
 بشریه نوشیده اند و این معلومست که مقصد از تاسیس
 این مجالس عدل و حقایقت است بحال انکار نه و لکن ناهت
 ارکان و اعضای منتخبه چه ظهور درساند اگر بنیت خالصه
 موقوف شوند البته نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل
 گردد و الا البته مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود
 ادی الف بان لا یقوم بهادهم کلین بیان خلفه الف هادیم
 باری از تفاسیلی که بیان شد مقصود این بود که اقله معلوم
 کرد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و نلذذ و
 انسان در شرف ذاتیه خود نبوده بلکه در علوفطرت و متو
 همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است نعم ما قال
 علی قیاب لو یباع جمیعها بفلس لکان الفلس منهن اکثر
 و منهن نفس لو یفلس نفوس الوری کانت اجل و اکبر
 و بنظر این عبد چنانچه آید که اگر انتخاب اعضای موقته
 مجالس بمالک محروسه منوط بر ضابط و انتخاب چه بود
 احسن است چه که اعضای منتخبه از این جهت قدر
 در امور

نشان
 در امور عدل و داد را مراعات می نمایند که میاد اصیت شهر
 مذموم گردد و از درجه حسن توجه اهالی ساقط شوند و
 و گمان نرود که مقصود از این کلیات مدلت و مدح فقر
 احتیاج است بلکه غنا منتهای مدوحیت را داشته اگر بجمع
 و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صنایع
 بفضل الهی حاصل گردد و در امور بخیریه صرف شود و علی
 الخصوص اگر شخص عاقل و مدبر بنشیند بوسائلی نماید که جهتی
 اهالی بی شرف و غنای کلی برسد همتی اعظم از این نه و عند
 اگر مشوبات بوده و هست چه که این بلند همت سبب ایشان
 و راحت و سدا احتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد و سر
 و غنا بسیار مدح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن
 اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج
 و مفتقر و از ان غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای
 غنی خسران مبین است و لذا اگر در ترویج معارف و تاسیس
 مکاتیب ابتدائیه و مدارس صنایع و تشریف اینام و مساکین
 خلاصه در منافع عمومی صرف نمایند آن شخص عند الحق و الحلق
 بزرگواریترین سکن زمین و از اهل اعلی علیین محسوب

اما هر چه که بر آند این اصلاعات جدید و تشکیلات سدیدة بالذات
 و بالفعل مغایر و ضایع پروردگار و منافق او امر شارع مختار و
 مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب رب العالمین است
 قدری تدبر نمایند که این مخالفت از چه جهت یا مغایرتش
 از جهت اقتباس از ملل سابق است که باین واسطه وجه مشا^{بهت}
 حاصل و من تشبه یقوم ^{و امر} **فهم منهم** آنگاه این امور ظاهره
 جسمانیة اسباب عدنیة و وسائل معارف و فنون حکمت
 طبیعیة و تثببات ترقی اهل حرف و صنائع عمومیة و ضبط و ضبط
 مهام امور مملکت بوده و دخل با اساس مسائل کلیة الهیة و ^{مقتضی}
 حقایق عقیدة دینیة ندارد و اگر گفته شود در این امور نیز
 اقتباس جائز نه این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است
 آیا حدیث مشهور **طلب العلم دلیل علی الصبر** را فراموش نموده
 اند و این معلوم است که اهل صبر در درگاه احدیت ^{در}
 ترین ناس محسوب چه که عبدة اصنام و غافل از عبودیت خیر
 علم بوده اند و اهل او را آنگاه از اهل کتاب و مقرون معشر
 بفرزند نمایند و در آیه مبارکه **و لنجدنهم مودعة**
للدین آمنوا الذین قالوا انما انصاری مصراع پس طلب علم
 و معارف

و معارف از عادات انجیل جا شریف و موافقت است حال چگونه تعلم از
 عبدة او ثان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب مبغوض درگاه کبریا
 و همچنین در غرور و احراب ابوسفیان بنی کثانہ و بنی قحطان و بنی
 قریظہ یهود را با خود متفق نموده با کافه طوائف قریش بر اطاعت
 سرایح الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام نمودند چون
 در ازهمان ارباب امتحان و افتتان از هر جهت بقوة شدید و در
 هبوط بود بقوله تعالی **کم احب الناس ان یتزلوا ان یقولوا**
آمنوا وهم لا یفطنون و مؤمنین قلیل و اعدا بجهنم عمومی
 خواسته خواستند که آفتاب مشرق حقیقت را بغیر ظلم و جور
 تیره گردانند حضرت سلمان مجتهد و مطلع وحی الهی و مہبط
 تجلیات و فیض نامناهی حاضر عرض نمود که درمما لک ^{نعم}
 بجهة محافظت و صیانت خود از اعدا با طرف مملکت حضرت خند
 نمایند و این بجهت محافظت از هجوم بغی بسیار موافق و مفید
 آیا ان منع عقل کل و معدن حکمت الهی فرمودند که این از عادات
 بمالک شرکیتہ کفر و محوسست و اهل توحید را اتباع جائز نه
 و یا آنکه جمیع موحدین را سر بجا بفرخند امر فرمودند حق
 بنفس مبارک آلت حفر را برپاشند و بمعاونت اصحاب و احباب

قیام فرودند و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیة از نواحی
و غیره که علمای عظام و مورخین غام تصنیف نموده اند آمده
که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه
ساطعه اش هیئت عمومیة امکان مستنیر و تغییر و تبدل
کلی در اركان عالم بنزول شریعت جدید الهیة و تاسیس مبانی حکم
و بنایه پیدا شد شریعت مقدسه سماویة در بعضی احکام مطابق
عادات مألوفة اهل جاهلیة نازل شد از جمله حرمت دروغ
اشهر حرام و حرمت کل لحم خنزیر و اعتبار شهو و قسوة و اسباب
و غیر از این امور کثیره نیست که بعینه و بعبارة از کتب نقل
میشود و کانت الجاهلیة ففعلوا شیئا جانت شریعة الاسلام
فکان لا یلکون الاممات والبنات وکان اقصی عندهم الجمع بین
الاختین وکانوا یعسبون المخرج بامرأة ابیه ویتحونه الصیر
وکانوا یحرقن البیت و یعقرن و یجرمون و یطونون و یسعون و یقفون
المواقف کلها و یرمون الحجار و کانوا یکسبون فی کل بلد من احوام
شهر و یقتلون من الجناية و کانوا یدارمون علی المفضضة
والاستغشاق و فرق الراس و التواء و تقليم الاضفار و
تفان الابط و کانوا یصلون ید الشارح الی الحق حال نعوذ بالله

میتوان

میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی از احکام شریعت غرایب عادات اهل
جاهلیة که مطرود جمیع طوائفند وجه مشابهت دارد تقصیری دارد
و با خود تصور میتوان کرد که استغفر الله حق عنی مطلق اتباع
او آن کفر به فرموده حکمت بالحق الهیة بسیار آید از قدرت حق
بعید و منع بود که شریعت مبارکه را من دون مشابهت عادات
از عادات ام جاهلیة نازل فرماید بلکه مقصود از این حکمت
کلیته این بود که عبادان قیود تعصبات جاهلیة ازاد شوند و
این اقوال را که الیوم وسیلة تخلیش از همان و تشویش و حلا
بیماره کان غوره بر زبان نراند و لکن بعضی از نفوس که از
حقانین کتب الهیة و جوامع صحف نقلیه و نازل بجهت کاهی اطلاع
خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت
خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیة باقی و برقرار
بود و در مدلول آیه مبارکه **اتبع ملة ابراهیم حنیفا ذل**
لکن در جمیع کتب و صحف فرق اسلامیة این مسلم و مذکور است
که احترام اشهر حرام اعتبار از شهر قسریة و قطع عین سارقان
سنن حضرت ابراهیم خلیل نیست و از این گذشته الآن کتاب
توریه موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام در

او مذکور مراجعت کنند بقیضا خواهند گفت توریه نیز محرف است
 زیرا در پایه مبارکه وارد **یونان** **الطی** **عن مواضعه** و حال آنکه
 در مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور
 اگر بتفصیل این مسئله بپردازیم از مقصود اصلی تألیف این
 رساله باز مانیم لذا انحصار را ولی مدیکر آنکه در بعضی روایا
 مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرتبه را از حیوانیت
 کیند و عبودیت گیرند پس چون تعلم اخلاق حسنه از حیوانیت
 جائز بوجه اولی از ملل اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و بعضی
 ناطقه و قوه یمیزه ممتاز انکساب و اقتباس فون جسمانیته
 جائز و اگر ملاحظه شود که در حیوانات این صفات
 خلقت این اصول و اساس مدینیت و علوم و حکمت طبعیه
 در ممالک سائر بجه برهان میتوان گفت که غیر خلقت
هل من خالق غیر الله قل سبحان الله و همچنین جمیع افاضل علم
 منفی و اکابر فقهای کاملین در بعضی فتوای که مبدع و مبتدع
 ان حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تطبیع نموده
 و اقتباس معارف حکیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب
 از کتب یونانیه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه من

کتب علمیه تطبیع و تدوین نمایند و حال آنکه مؤسسان از صاحبین
 میسرند و اکثری تصریح نموده اند که اگر عالم مخیر بود در فون
 مهارت کامله داشته لکن در فون منطوق قطع نام نیافته اعتما
 کلی بر اقوال و نتائج فکریه و استنباط مسائل حکیه ایزده پس باین
 دلائل واضح و براهین متقنه ظاهر و مبهر هنر کت که انکساب
 اصول و قوانین مدنی و اقتباس معارف و صنایع عمومی
 مختصر ما ینفع به العوم از ممالک سائر جائز تا افکار و عمو
 این امور نافع گردد و بکمال همت بر انکساب و اجراء آن قیام نمود
 تا بعون الهی و راندن مدد این اعلیم پاک سرور اقالیم سائر
 کردای خردمندان بعین عقل و تدبیر ملاحظه نمایند آیا ممکن
 است که نفنک و توب عادی با نفنک هنری ماری و توب
 مقابل نماید حال اگر نفسی بگوید ما را همین آلات ناریه و غیر
 موافقت لزوم با استحصال اسلحه و آلات که در ممالک اجنبیه
 ایجاد شده نه این قول هیچ طفلی بسمع قبول استماع نماید و با
 آنکه ما ناچار احوال و امنه و اجناس تجارتیه را از مملکتی همگانه
 بواسطه حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسه که آتش میزدند
 چه ضرر مشابهت با هم سائر میجوئیم این کلام قریب از دعان

نبوده زیرا انبیاء و اولیاء و طر معروض اعظم شداید عالم و هدف
 سهام بلیات و اذیات ملل و ام کشته بجهت خیر جمهور اتفاق جان
 نموده بمشهد فدا جان و دل شناختند و بکالات معنویه و صوریه
 هیئت عالم برآمده جدید فضا ثلثه اقیه و شیم مرتبه آکتابیه
 مرتبه فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی حیانت از نقایس باطنیه
 و ظاهریه و انصاف باوصاف کالیه معنویه و صوریه بود
اول صفت کالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام ^{اعظم}
 اقوم آگاهیه که هر مرغوا مضی مسائل الهی و حقایق حکم سیاسیست
 شرعیة قرآنی و مضامین سائر کتب سادری و وقوف بر
 ضوابط و روابط ترقی و تمدن ملت با هر اطلاع بر قوانین
 و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی
 عالم سیاسی ملل سائر و جامعیت فنون نافعه عصریه و
 تطبیق در کتب تاریخیة اعصار سابقه ملل و دول است چه
 اگر شخصی عالم و قوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت
 حکمت الهیه و طبیعیه و علوم شرعیه و فنون سیاسیه و
 معارف عصریه و اطلاع بر وقایع عظیمه قرون سابقه
 ملل و دول نداشته باشد خدا للزوم عاجز ماند و این

منافی

منافی صفت جامعیت است مثلاً عالم ربانی اگر در محاوره با شخص
 مسیحی از الحان جلیل الخجل بجز باشد آنچه از حقایق قرآنیه بیا
 نماید ایدامسوع و مقبول انشخص نیستند و لکن اگر آن شخص ملاحظه
 نماید که آنچه در دست اوست و مستند بران این عالم برزگواران
 قسین امت الخجل آگاه تر و بر حقایق کتب مقدسه مطلع و
 دانان اثر است بالوع آنچه بیان نماید قبول کند چه که جز اثر
 مغتری از برای او نه چنانچه راس الحالوت چون
 بحضور آفتاب فلک عرفان و بتوابع هدايت و ايقان حضرت
 علیه السلام مشرف شد اگر در مسئله واجوبه ان معدن علم باد
 و بر همین مألوفه راس الحالوت بیان نمیفرمودند فرار و غور
 بر برزگوارى المحضر نمیفرود و از این گذشته عالم سیاسى
 و د قوه اعظم اقم لازم قوه تشریعی و قوه تنفیذیه مرکز قوه تنفیذیه
 حکومت است و مرجع قوه تشریعیه دانایان هوشمند حال اگر این
 رکن رکن و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه فلاح
 و نجات از برای هیئت ملت تصور کرد و لکن چون این دان
 چنین نفوس کامله جامعه نادر الوجود است حکومت بد
 ملت با تنظیم حال در غایه درجه احتیاج لذا دانایان هیئت

علیه لازم که اعضای این مجلس هر چند نفسی و رفی از فنون
مذکوره ما هر باشند و با قدام وجهد بلیغ در جمع احتیاجات
حالیته و استقبالیته تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز
مستقیم کوز نمایند و لا چون ناچار احکام شرعی را در ^{نفاذ} نفاذ
و عکالات مدار معینی نبوده زیرا هر يك از علما نظریاتی
اجتهاد خود نوی حکم می نماید مثلاً در نفس مرافعه می نمایند
بکی از علما حکم می دهد و دیگری می دهد و هر یک از علما
در ماده واحده و حکم مخالف از يك شخص مجتهد صادر چه
که از چنان معلوم شده بود و حال چنین و شبهه فی نیست
که این امور سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فنون
عظیمی و اساس هیئت اجتماعی ناری کرده که هیچ يك
از مدعی و مدعی الهیه مابوس از دعوی خود تکلشنه ما دام
العمر مترصد از حکم ثانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود
بر الحاح می گذارند و از اینکه اوقات خود را بکلی متوجه معائنات
و مناظره می نمایند از امور نافعه خیریه و اشغال خود باز
مانند و فی الحقیقه این شخصین حکم بیت را دارند و حکومت
و هیئت اجتماعی را در خدمت نتوانند و لکن اگر حکم
قاطعی

قاطعی در میان باشد و یکو محقوق محکوم ابتدا امید استحصالی امر
ثانی ندارد لهذا راحت و آسایش چسبه با اشغال و خدمات خود
و غیر مشغول کرد و نظر باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت
اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور و اعلی و ادانی این امر مهم
انست لذا باید علمای که واقفند بر مسائل شرعی الهیه در این
مجلس کبیر و لایک منبج قویم و صراط مستقیم بجهت قطع
و عادی عموم تبیین و تألیف نموده با مرجعیت سلطان و جمیع
ولایات منتشر گردد و بر موجبان حکم جاری شود بسیار
این امر مهم را اهتمام لازم است و ^{نفاذ} نفاذ صفت کالیه عدل
و حقایق است و ان عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و
فوائد شخصیّه خود و بدو در ملاحظه و مراعات جهتی از
جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را
چون افراد تنده کان غنی مطلق شمردن و جزا منیا از معنای
د ر امری از امور نفیر جمهور و بختن و خیر عموم را خیر
و انست خلاصه هیئت جمعی با بمنزله شخص واحدند
و نفس خود را عضو از اعضای این هیئت مجتمه انگاشتن
و الم و نا شر جزئی سبب عالم کل اجزاء هیئت بالبداهه

نمودن است **ثالث** صفت کمالیه بصدق طوبی و خلوص نیت
بتربیت جمهور برادر اخیه در تعلیم معارف عمومی و تدبیر
علوم نافع و تشویق بر ترقیات عصریه و تخریص بر توسیع
و آثار صنایع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل ثروت اهالی
مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودنست چه که عموم ناس
از این امور مهمه که علت مزینه هیئت اجتماعیه رابع
فورست بیخبرند باید که علمای هوشمند و دانایان خراسان
خالصاً مخلصاً لله بوعظ و نصیحه عموم برخیزند تا دیده آنها
از این کل بنشین معارف روشن و بصیر گردد زیرا الیوم ناس
بظنون و ادهام خود چنین تصور نموده اند که نفسیکه مو
بانته و مؤمن با آیات و درسل و کتب و شرایع الهیه و مظهر
الله است باید معطل و معوق بماند و بیطالت و بیطانت
ایام بگذرانند تا از نفوس عتدا الله محسوس گردد که از دنیا
ما فیها گذشته دل بعالم اخروی بسته اند و از خلق بعید
شده بحق تقریب جسسه اند چون این بیان مفصلاً در این
کتابه در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لهذا در این مقام
اولی باری باقی صفات کمالیه خشیه الله و محبة الله فی

محبة

محبة عباد و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروت و جلال
و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا
و صفای جهت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق پروری
امثال ذلك بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیته ناقصست
و اگر حقایق هر یک از این صفات بیان نمایم **مشروع**
کافذ شود و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علیه **ما قلنا**
لایسته است و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه
مختصره را استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبایر
و صفات و اجراء احکام شرعیه و باین وسایط محافظه
دین الله نمودن بنوده بلکه هیئت ملت را از کل جهات
نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر بر جمعیت دینیه و ترویج
دین الهی و غلبه و استعلایش بر سایر ادیان از اتخاذ
وسایل و وسایط سعی بلیغ را مبذول داشتن است و فی
الحقیقه اگر علمای اسلامیة در این امور چنانچه باید و
اقدام مینمودند تا بحال جمیع ملل عالم در ظل کلمه وحدانیة
داخل میشدند و شعله نورانیة **لیظهر علی الدین کل حق**
آفتاب در قطب مکان طالع و بر جمیع آفاق لایخ میکشت در

قرن خامس عشر میلاد لوطی که اول یکی از اعضای اشنا
 عشر صبیث مذهبیه قانولیک در مرکز حکومت پاپ بود
 و موخر احدث مذهب پروتستان گشت در بعضی
 که عدم تجویز ترویج و مابین و تعظیم و تکریم صورخوا
 و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیه
 زائد بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه در
 آن زمان افتاد پاپ بدرجه بود که کل ملوک اروپا
 از سطوتش متزلزل و مضطرب و مضطرب و مضطرب و مضطرب
 مهمته قطعه او ریختن قوت و قدرتش مودع
 و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز ترویج رؤسا
 دینیه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معارفه
 کائنات ابطال عادات رسمیه زائد بر مضامین
 لوطی حق و محقق بود و بواسطه آنکه ترویج تشبیه
 در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک
 و چهار عشر قطعه المان و انگلستان و سایر امانجا
 تقیبا دویست و پنجاه کرد را از مذاصل این تصاوت در نزد
 پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب کمال

هست در ترویج و حال در سواحل شرقیه امریک
 حریت و آزادی سودان و زنگبار و سبیل نموده مکات
 و مدارس تأسیس کرده بتعلیم و تدبیر و تمدن طوائف
 متوحشه صرغه امریک مشغولند و در باطن مقصد صلوات
 آنکه بعضی طوائف اسلامیه زنگبار را داخل در مذهب
 پروتستان نمایند هرچنانکه در ارتقاء ملت خود
 و مادر خواب غفلت مد هوش مال خطه نمایند که این
 با وجود آنکه معلوم بود بجهت هوایی پرواز می کنند
 بجهت مقصدی متحرک است و غیرت رؤسای مذهبیه
 ترویج شد حال اگر ملت با امر حاکم مظهر بایدان الهیه
 و مطلع توفیقات و بابت است اگر بهشت نامه و غیرت
 کامله مؤسلا الحاقه و صفطعا عتاسواه تشبیه
 ترویج نمایند و بذل سعی اقدام کنند البته التواضع
 مبین بر کل آفاق ساطع گردد بعضی نفوس که بر حقا باق
 اطلاع ندارند و بیض عالم در دستشان نه رونه دانند
 که علت مرمنه بطلان راجه فاروق اعظم حق لازم
 هم چه کان می کنند که ترویج بیف صوط است و بحد

انما نبي بالسيف استدلای نمایند و حال آنکه فی الحقیقه
 اکثر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشهود گردد که در این
 عصر سیف واسطه ترویج نه بلکه سبب حشمت و
 اشمیز از قلوب نفوس گردد و در شریعت مبارکه عزاء
 اهل کتاب را بقوت قهر اجبار بر اقرار و ایمان جائز نه
 و حال آنکه دلالت و هدایت فریضه دشت هر مؤمن
 و حدیث انانی بالسیف و کذا حدیث اسر ان الله
 الناس حتى يقولوا لا اله الا الله در حق مشرکین ملیت
 که اکثر توحش و اذاتی از درجه بشریت ساقط بود
 و از درجه که ایمانیکه بضرر سیف حاصل گردد بسیار
 اعتبار و بسبب جزئی منقلب بضرر منلای می شود چنانکه
 قبائل و طوائف اطراف مدینه منوره بعد از خروج از
 اوج نبوت مجاریح فی مقعد صدق عند ملک مقتدر
 دو بان بدین جاهلیت بر کشته مرتد شدند و هم
 ملاحظه نمایند زمانیکه نجات قدسه روح الله
 خطه فلسطین و جبل و سواحل انوار دین و جوار
 اورشلیم و معطر ساخنه و الحان جبل انجیل مباح

در میان

روحانیان در آمده و در آن زمان کل قبایل و طوائف آسیا و
 اورپ و افریک و امریک و او قیانوس که جزائر بحر محیط
 مجوس و بت پرست و غافل از خطاب بوم الت بودند
 و حدایت و الوهیت جز ملت موسویه نبوده بعد از
 انفس طبعه طاهره روح بخش انحضرت در مدسه سال
 حیات جاوداتی بر اهالی ان دیار مبدول داشت و بوی
 الهی اس اساس شریعت عیسویه که در آن عصر معجون
 الساعه هیئت معلوله بشریه بود تأسیس شد اگر چه در
 زمان انحضرت انفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه فی
 الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر جلاله
 و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مسیحی یهودی
 بود می بود نیز مرتد شد و از دوازده نفر باقی ماندند و باقی
 از صعود انحضرت بافق عزت این نفوس قلیله با خلاق
 حسنه روحانیه و روش و حرکات مقدسه روحانیه
 مبعوث شده بقوه الهیه و نفس مسیحانی بهدایت کل من علی
 الارض قیام نمودند و در آن زمان کل ملل انصاریه و
 ملت یهود بکمال قوت و اهتمام بر اطفا ی سرخ الهی

در نجات خطه او و تسلیم مشعل کشته برخاستند ^{بدن}
 ان یحفظوا نودا لله ما فوا هم و یابی الله الا ان یم نوره
 ولو کره الکافرون و هر يك از این نفوس میاژ که را بید ترین
 عذاب شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را بساط طور ^{تصفا}
 ریزه و بره نموده در کتفها بسوختند و بعضی اقیاع و اشباع
 این اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده و پراک
 دفن نمودند با وجود این عقوبات شدید ابتدا در تبلیغ ^{امر}
 ثور نموده بدو نسل سیف و خراشیدن روی نفسی
 بالآخره ملت عیسویه عالم را احاطه نموده بقسمی که در
 قطعه اروپا و امریکان و دیان ساثره اثری باقی نماند
 در آسیا و افریک و جزائر بحر محیط غفیری از اهالی البو
 در غل انجیل داخلند حال باین ادله واضح لا محاله ثابت ^{مبین}
 گشت که ترویج دین الهی بکالات انسانی و اخلاق حسنه و
 شیم مرتبه و روش و حرکت روحانی است اگر نفسی
 بصراحت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه احدیت
 بوده چه که این نفس از اغراض شخصی و طمع منافع ^{تأ}
 مبرا و بصون حجاب حق التمام نموده بصفت امانت ^{صد}
 و پیر هیر کاری

و پیر هیر کاری و حقوق پروری و همت و وفاداری و یقی
 بین خلق ظاهر کرده و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه
 سمائیه که سعادت اخروی و تمدن دنیوی و تهذیب ^{اطلاق}
 باشد حاصل گردد و الا بضرب سیف بظالم مقبل و در باطن
 مغفل و مدبر گردند در ایستقامت کاین که سبب عورت کل گردد
 ذکر غایتیم در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه
 السلام نعمان ابن منذر لحنی یکی از ملوک عرب جاهلیه و
 سر بر سلطنتش مدینه حیره و روزی از کثرت تجرع اندام
 مدام عقلش زایل و شعورش باطل گشت در عالم سکر ^{سکر}
 بمقتل خالد بن مضل و عمر بن مسعود کلدیه که دژیم و انیس
 و در محفل انس یار و جلیسش بودند فرمان داد و چون ^{ان}
 عالم مستی و سکر بهوش آمد پیرشش حال دژیم ^{ختم}
 تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد
 از عجب شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دژیم داشت
 بر مغایرشان و بنیاد عالی مستی بقرآن ساخته و بیا کرد
 این دژیم یوم یوم و یوم نعییم در هر سالی قرار داد و
 در این دور و ز معلوم بچشت تمام آمده ما بین غریبان

نشسته و دیوم بوس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافت
 و در بوم نغم هر ارد و وفادی را مظهر احسان و عنایت پنداشت
 ساختی و این قاعده و قانون مستمر و بهین شد بد مستحکم
 بود نا آنکه روزی پادشاه اسبی مجور نام سوار و بقصد
 شکار عزم حجاز نمود ناگاه از دور کوری نظرش در آمد
 عقبه کور اسبش تکلیف و ناخست نا از خیل و جیش خود دور
 و وقت بیکاه شده ما بوس کشت ناگاه سواد خیمه ای دریا
 پیدا شد عنان بدای نجانب معطوف داشت نا بد رخیمه رسید
 فرمود میهمان میطلبید خداوند خیمه حنظله ای عفرای
 گفت بلی و استقبال نموده نغمه نوا فرود آورد و باز رجعت
 گفت در ناصیه این شخص آثار بزرگ با هر تپه ضیافتی کن
 و در مهمان نوازی همتی و غیرتی نماز گفت کوسفتی
 داریم پنج نماز من بجهت احیای چنین روزی قدری آمد
 ذخیره نموده ام پس حنظله کو سفند داد و شیده قدحی شیر
 نزد نغمان برد و از محبت و الفت حنظله بکمال خوشنودی و
 سر و سر پر و چون فجر طالع شد نغمان عزم عزیمت حنظله
 خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان نوازی مشای
 جوان

آنکه که سفند از خود داده و تربیت او را نشانی از احسان

جوان مردی را آشکار نمودی من نغمان ابن منذر و قدوم
 بکمال اشتیاق منتظر مدتی گذشت نا آنکه قطره غدا عظیم
 و بار طی روی نمود حنظله با حنیاج شدید مبتلا شد بدین
 سبب بحضور پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات دیوم بوس
 در پیشگاه حضور نغمان حاضر گشت پادشاه بغایت از مر
 خاطر شده آغاز عناب نمود که چرا چنین روزی بحضور
 خود شتافتی که روز بوس یعنی سختی است اگر امر و نظر
 بر یکانه فرزندم قاپوس است بجان امان نیاید آلفی حنظله
 داری بخواه حنظله گفت از یوم بوس پیچیده بودم و نغمه
 بجهت حیات و بقا است و چون مراد این ساعت جشدن
 کاس هلاک مقرر از خزان ارض چه فائده منصور نغمان
 گفت از این امر چاره نیست پس حنظله بر زبان راند مراد
 امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا
 نمایم و در سال آیند بوم بوس حاضر گردم نغمان ضا
 خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل
 حنظله مختیرانه بهر طرف نگر است نا آنکه نظرش بر شکر
 ابن عمر بن قیس شیبانی که یکی از خدام نغمان بود افتاد

و این آیات را بخواند یا شریک یا بن عمرو ^{هل من الموت بحاله}
یا ایاکل مصاب یا ایا من لا اخاله یا ایا التعمان یا ایا له
یوم من شیخ کفاله این شبستان کرم انعم الرحمن ^{باله شرک}
گفتای برادر یحسان جوان مردی نتوان نمود بچاره متحملند
پس شخصی که موسوم بقدر این ابداع کلی بود برخواست
و کفالت نمود مشروط باینکه اگر یوم بوس سنه آتیه
حفظه را تسلیم نماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید
حق اجرای کند پس نعمان پانصد شتر بحفظه احسان
نموده روانه ساخت در سنه بعد روز بوس چوبیج
صادق از افق مشرق سر بر آورد نعمان با حشمت بی
پایان بر عادت مالوفه توجه بجل غریبان نمود و قرار داد
بهمراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی کردار کان در
بشاعت زبان کشودند و تا غروب مهلت خواستند
که بلکه حفظه عودت نماید و پادشاه هر مقصد چنان
بود که از جهت پاس محبت حفظه را بقتل ضامن اهل
نجات دهد باری چون قریب بقرب شد قرار داد
ساخته تا کردن زنند ناگاه از دور سواری پدید
که

که سرعت تمام میساخت نعمان بیستاف گفت منتظر چه هستی
وزرا گفتند شاید این سوار حفظه باشد چون نزدیک
شد حفظه طائی بود نعمان را آمدن او موافق نیفتاد
گفت ای اهل الحق با وجود آنکه از پنجه مرگ کمر چینی ^{یا دیگر}
چرا در آویختی حفظه گفت وفای بعهده زهر اهل اهل
در مذاق من شیرین و گوارا نمود نعمان سؤال نمود
بر این حق کذاری و وفا پروری و مراعات عهد و پیمان
چه امری بود حفظه گفت اقرارم بوجدانیت الهیه و ایمان
منزله سواریه نعمان گفت بچه دین مندی جواب داد که
بنفس مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله یوام
نعمان گفت نفحات قدسیه روح الله را بر مشام من عرضه
کن حفظه ید بیضای هدایت را از جیب محبت الله بر آورد
انوار الجبل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون
حفظه چند آیات الهیه از الجبل بالجان جلیل تلاوت نمود نعمان
و جمیع وزرایش از بیت و بیت پرستی بیزار و درین الهی
و رایح کشته بر زبان راندند که صد همد را فسی که ناچار
از این رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این عنایم فضل

ما بوس و محرم بودیم و نور عزایان خراب نموده از ظلم و غما
نادم و اساس عدل و انصاف استوار نمود حال ملاحظه
نمائید که شخصی از اهل بادی به مجتهد کتنام و به تمام چون
بصفتی از صفات مخلصین ظاهر شد چنین پادشاه غیور
با جمیع غفیری از ظلمات شام ضلالت نجات داده بصبح هدایت
دلالت نمود و از بادی به لعلات بت پرستی خلاص نمود
بحر وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی که فی
الحقیقه آفة جمیع بشریت و محرب بیدان مذهب است که بد
تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبیر واجب است خلاصه قلین
منتهی درجه احزان و ناسف که از هیچ وجه توجه عموم را
متوجه آنچه البوم لائق و سزاوار است نمی بیند شمس حقیقت
در کل آفاق مشرق و معاد بظلمانی هوا می گزیند و بحر اعظم
از کل جهان متموج و ما از تشنگی سوخته و آفریده و نافر
مواند الهیه از سماء احدیت نازل و ما در مغازه قصه
گشته و حیران **من میان گفت و گوی می تمام** و از جمله تسبیح
کلیه فی که سبب اختیار بادیان سائر بتدین بدین الهی گشته
نقص و حجت جا هلیه است مثلاً ملاحظه فرمائید که
خطاب

خطاب الهی بحال نورانی و فلک رحمانی سرور اهل عالم **و رحمان**
با لقی می اسن وارد و بمدار و علامت فامور چنانچه
ان شجره مبارکه لا شرقیه و لا غربیه بنوت ظل الطاقین **بیت**
بر سر عموم اهل عالم افکند و بملاطفت کبری و خلق عظیم **نظار**
و حرکت بفرمودند و همچنین حضرت موسی و حضرت هارون
علیهما السلام در خطاب و عطایا بفرعون ذی الاوناد
با **مر قولا له قولا لينا** فامور با وجود شهرت سیر خیرین
انبیا و اولیای الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب بخت بشریه را
تا اقام الساعة اسوء حسنه است معذک بعضی از این
تلطفات و تعطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حق
کتب مقدسه الهیه محروم و مهجور گشته از اهل سابقین **بیت**
که مال اجتناب و احتراز را بگری و ابدان عارفان عادی را
نیز جاثق نمیدانند با وجود عدم جواز الفت و معاشرت
چگونه میتوان نفسی را هدایت نموده از ظلام غافی لا
بصبح نورانی الا متورق فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصبح
اعلی افق علم و هدی تشویق و تخریب نمود حال بعین **افشا**
ملاحظه نمائید که اگر حفظ با نفعان این مندر را کمالیست

و صدقات و مهربان و مهمان پروری حرکت نمیکردان پادشاه
و جمع غفیری از مشرکین را بوحدا نیت الهی چگونه مقرر ^{مقرر}
میکردانید اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشتیاق و تقوا
و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت ^{سبب}
اقبال نفوس و توجه قلوب شود اگر شخصی از مؤمنین ^{مؤمنین}
در چنین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید
و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر
زبان راندانشخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد
که اگر شوالقمر نیز بیند اقبال بحق ننماید و قمر اجتناب
باشد که اگر در قلبان شخصی توجه قلیلی ^{قلیلی} الهی بوده از آن
نیز بشماران کشته بکلی از شاطیج ایمان بیادیه غفلت و
بطلان فرار نماید و چون بمالک و وطن خود رسد در
جمع روزنامه هار بیج نماید که فلان ملت در شرابط
انسانیت بمنتهی درجه تصورند اگر قدری تفکر و آیات
بینات قرآنی و روایات مانوده از نجوم سما احدیت
نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی صفات ایمانی ^{مست}
و اخلاقی روحانیته متعلق باشد مظهر رحمت منبسطه

الهی است

الهی است برای کل ممکنات و مشرق الطاف رحمانیه است
بجهت کل موجودات چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل
و انصاف و بره باری و رحمت و مکرمت و حقوق برود
و صدقات و امانت و وفاداری و محبت و ملاطفت و غیث
و حیات انسانیت است پس اگر نفسی ^{نفسی} الحقیقه یا ک ^{یا ک} متعلق
باشد متشبهت بوسائلی شود که جلب قلوب کل ملل عالم نماید
و صفات حق جمیع عالم را بصراط مستقیم کشاند و از گوش
حیات ابدیه چشاند حال ما از جمیع امور خیریه چشم ^{چشم} پوشیده
سعادت ابدیه جهو در اندای منافع موقته خود میماند
و تعصبت و محبت جاهلیت را وسیله عزت و اعتبار خوشتن
میشیم باین مناعت نفوره بتکفیر و تدمیر یکدیگر میگویم
و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و روح
و تقوای الهی نماییم بطعن و سب این وان پردازیم که عقیده
فلان باطلست و عمل فلان ناقص عبادت زید قلیل است
و دیانت عمر ضعیف انکار فلان مشابه اطوار ترک ^{والله}
فلان متوجه نام و تنک صف جماعت دوش بیوسنه ^{بیوسنه} نبوی
و اقتدای شخص دیگر جائز و شایسته نه در این مابین

توانگری بخدائی باقیه نشات و خیرات و مبرائی در
مسند پیغمبری حاضر نکشت بقیان شریعت خراب شد
و اساس دیانت نادر و مارباط ایمان منطوی شد و اعلا
ایقان مخفی گشت عالم بضالات افتاد و در و مظالم فزود
و رخاوت حاصل شد روزها و ماهها بسر آمد و عقا
وضیاع و در دست مالک سال گذشته باقی ماند در این شهر
هفتاد حکومت مختلفه مرتب بود و حال روز بروز فتنه
بست و پنج حکومت یار کار ماند روزی دولت حکام
منضاده و فساد و متباینه از یک مصدر ظاهر و حال
تجاوز از پنجاه نمینماید جمع غفیری از عباد الله بجهت عا
سرگردان و حال در مآمن راحت مستخرج و در امان
یکروز مدعی مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر
مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب حال این مسلك مستقیم
نیست و متروک شد این چه دنیا کفریه است و این چه ضلالت
شریکه و اویدا و اشرفها و ادینا و امصینا ای برادران
مؤمنین زمان زمان آخر است و در قیامت نزدیک
باید که کلمات تخلص از دهان بیچاره کان اهل
و تشویش

و تشویش قلوب و ماندگان مساکینی میشود که از حقایق
و اساس این اقوال خبر ندارند و نمیدانند که صدق را غرض
نضائیه در تحت نقاب اقوال تعصبيه بعضی مستور و لهذا کان
میکند که قائل را غیرت دینیه و خشیه الله بران داشته و حال
آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوص خود را بیند
فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را مشاهده نماید
نال و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر
این تلو و مظهر خشیه الله بود البته راحه طیبه اش چون
مشک جان عالم معطر میشود هیچ اثر در عالم عجز و قول
تصدیق نشود ورنه این جفان و غل فریاد کنند بانك
یا زان مشیدا میخوانند بانك الله الله کربیا و زید قضا
و زان الله الله کو و پیغام سبا و علمای ربانی که از کتاب
وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نمودند
و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربانی است البته تشو
ملت بیضای حق را بر جمع ملل در کل مراتب بکمال جدید
طالب در تشبث و سائل مایه الترقی بمنهای همت
ساعی و مجاهد و اگر نفسی از این مقاصد خیر و برادران

البته مقبول درگاه احدیت نبوده بلکه در کمال نقص بهیئت
ثاقه ظاهر و در مشتهای فقر کلمه غنا ناطق **کرم** **میر**
است تیر چشم گوشت پاره اش دان که اول نیست
چشم از مقلد نا محقق فرقهها است کین چه با و خدا
دان دیگر صداست علم و دانش و پاک زهد و ورع
و از آدمی بهیئت و لباس نبوده و نیست در زمان
سیاحت کلمه مبارکه فی از شخصی نه گواری اسماع نمودم
که ناچال شیرینی انگله از کام نرفته و آن این است نه هم
عقامه فی دلیل زهد و علم است و نه هر کلامی علت جهل
و فسق ای بسا کلامه که علم علم بر فراخت و ای بسا عیال
که حکم شرع بر انداخت و کلمه **ثالث** از این کلمات مقدمه
کلمه **غافل** **لغوا** و آن وجه قد را این عبارت شامل معانی
جلیل است از جوامع الکلم و عبادات سهل بمنع است این
اساس اخلاق مد و حله انسانیت است و فی الحقیقه این
کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیه نورانیه
بنی آدم است معدن کل اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام
مشتم بر ضیاء انسانیت چه که هوای نفس آتشی است که

مزار خرمین وجود حکمای دانشمند را سوخته و در پای علی
و فتو نشان این نار مشتعله را بخود نهوده و چه بسیار آن
که نفسی بجمع صفات حسنه انسانیه آراسته و بنور عرفان
پیراسته لکن اتباع هوای شیم مرضیه اشخص را از هیئت
خارج نموده در حیرت افراط انداخت بقت خالصه را بیهت
فاسد تبدیل نمود و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر
نگشت بلکه بقوت هوای و هموس از مسلک مستقیم نافع
بصرف بجنب غیر صحیح مضرت تحول گشت اخلاق حسنه عند
و عند مقربین درگاهش و فریاد اولیای مقبول و عمل
امور لکن بشرط آنکه مرکز سنو حش عقل و دانش و نقطه
استادش اعتدال حقیقی باشد و اگر حقایق این امور
هو حقه بیان کرد کار بتطویل انجامد و موضوع محول
از میان رود باری در این بحر هائل هوای کل طوائف
او در پنا این همه تمدن و صیتهایها لک و مستغرق و از
کل تضایای تمدنیه شان ساقط التیجه است بعضی
کلمه تعبیه نمایند و استیجابش نفرمایند چونکه مقصد
اصلی و مطلب کل از بسط قوانین اعظم و وضع اصول است

اقوم جمع شئون قدامت سعادت بشریه است و سعادت بشریه
 در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و اعلی از انوار
 هیئت عمومی است و وسائل عظیمه این دو مقصد اخلاق
 حسنه انسانیت است و تمدن صورتی است تمدن اخلاق حکم
 اضغاث احلام داشته و صفای ظاهر و کمال باطن کسب
 بقیة بحسبه الظلم انما انکاشه کرد و زیر آفتاب است
 باری و راحت و آسایش عمومیست از تمدن ظاهر و
 بقا مه حاصل نشود و اهالی اروپ در درجات عالی تمدن
 اخلاق ترقی نموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومی ملل
 اروپ واضح و آشکار است مثلاً ملاحظه نمائید که ایام
 اعظم اموال دول و املاک و ثقل و اضمار یکدیگر است
 و در کمال کرم باطن با ظواهر منتهی درجه الفت و محبت و
 اتحاد مشغول و قضیه مشهوره پادشاه آشتی و آسایش
 مردم در ندادن کات مهمات حربیه و از دیار قوه عسکره
 بیشتر از ملوک جنگ آوریدن جهد بلیغ می نمایند چه که
 صلح و آشتی من دون قوه شدید میسر نگردد و در ظاهر
 بهانه نموده لیلای نهاد آجما با عظم جد و جهد و ندادن

حربیه

حربیه میگویند و اهالی مسکین آنچه بمرق جبین پیدا کرد
 اکثرش را باید انفاق این راه کنند و چه قدر آفت از
 نفوس که منافع نافع را ترک نموده شب و روز بکمال
 در ایجاد آلت مضرت جدیدی که بیشتر از پیشتر سبب
 سفک و مآه اینا بختی است مشغولند و هر روز آلت حرام
 جدیدی ایجاد میکنند و در ایجاد میکنند و در ایجاد میکنند
 که آلات حربیه قدیم و ترک نموده و در تدارک آلات جدید
 گویند چه که آلات حربیه قدیم با آلات حربیه جدید مقایسه
 ننمایند چنانچه در این ایام که سنه هزار و دویست و نود
 و دویست در ممالک امکان صنعت تفنگ جدیدی و در
 ممالک نیجه خوب نحاسی از ممالک هند که از تفنگ بهتر
 مادی و قویتر و آتشبارتر و در هدم بیان انسانی پیدا
 و سریع الثابته است و این مصارف با حفظه را باید که رعایت
 فلک زده تحمل نمایند حال انصاف دهید که این تمدن و
 بدون تمدن حقیقی اخلاق سبب آسایش و راحت عمومی و
 وسیله اجتناب از محاربات الهیست و یا خود محرب بنیان انسانیت
 و عدم ارکان آسایش و سعادت است در سنه هزار و نود

هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرس واقع شد از
قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و
مدافعه مائوس و مقهور گشته گشتند چه بسیار بندگان
خاندانها که از اساس منهدم شدند چه بسیار معدن در
شام و در منتهای معصوم بود و با مداد عالیهاسا فلها ^{گشت}
چه قدر از اولاد صفار که بیهم و بی پریشار ماندند در چه ^{قدر}
پدران و مادران سالخورده ثمره زنده کاینشان جوانان
نورسیده را در خاک و خون غلطان و مرده دیدند ^{چه}
قدر نا که بی رجال و دستگیر ماندند و همچنین کیفیات
احراق کتابخانهها و بعضی آیینیه جسمیه فرس و آتش زدن
دارالشعای عسکریه با جمیع عساکر مجروح و مریضه و قایع
موتله و حرکات موخته طائفه کومون و حوادث ^{شد}
اختلاف و تحریب حقیقات متضاده شقائله در پاریس و
منازعه و عدوان مابین رؤسای دینیة قاتولیک و ^{حکومت}
آلمان و ظهور فتنها و فسادها و تعدی بر بلاد و اوطان و خون
میان حزین جهود و دود کارلوس در اسپانیا خلا ^ص
از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق ^{نظ}

اورپ

اورپ می نماید بسیار و این عید چون هفتاد جهت را مقصود
نداشتند لهذا بچند کلمه اختصار نمود حال واضحست که شخص
عادل بصیر و عارف خیر تصدیق اینگونه امور نماید آیا
طوائف و قبائلیکه مغایر شیم حسنه عالم اینگونه امور ^{انسان}
موخته در مابینشان جاریست چگونه سزاوار است
که ادعای تمدن حقیقی کامل نام نمایند علی الخصوص ^ص که نتیجه
از این امور مامول نه الاتعکب و تسلط موقت حالی همچون
این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولیای باب تقید ^{انها}
سزاوار نیست و در قرن سالفه مرارا و کمرارا حکومت ^{المان}
غالب بر فرس گشت و همچنین سلطنت فرس و صفای عدل
بر اقلیم آلمان حکمران نمود حال که ششصد هزار نفس
مسکین از بنده کان پروردگار فدای این نتائج و منافع ^{نت}
صوریه گردیدند و لا والله بلکه اطفال نیز در آن مصرت ^{این}
گونه امور نمایند و لکن منابت نمودی صد هزار نجاب
دل برده بیده افکند و بصیر و بصیرت هر دو نابینا گردد
چون غرض آمدن ^ص پوشیده شد صد کجایان ^{در}
ویده شد بل تمدن حقیقی و مبنی در قطب عالم علم ^{انرا}

که چند ملوک بزرگوار بلند همت آفتاب رخشند عالم غیرت محبت
 بجهت خیریت و سعادت عموم بشر یعنی ثابت و دائمی را سخن قدم
 پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند
 بجمع وسائل و وسایط تثبیت نموده عقد انجمن دول عالم
 نمایند و یکا همه قوه و میثاق و شروط حکمیه ثابته تأسیس
 نمایند و اعلان نموده با اتفاق عموم هیئت بشریه موافقت نمایند
 این امر را هم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است
 کل سکن ارض مقدس شهره جمیع قوای عالم متوجه ثبوت
 و بقای این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین
 و تحدید حدود و نفوذ هر دولتی گردد و توضیح روش و
 حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولتی
 و روابط و ضوابط ما بین هیئت حکومتیه بشریه مقرر
 و معین گردد و کذا آنکه قوه حربیه هر حکومتی بحدی معلوم
 مخصوص شود چه اگر تدارکات محاربه و قواء عسکریه در
 اند یا دیار بسبب توهم دول ساخته گردد باری اصل میثاق
 این عهد قویم را بران قرار دهد که اگر دولتی از دول این
 بعد شرطی از شرط ما واضح نماید کل دول عالم بر اضمحلال
 اوقیام

اوقیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت برند میران حکومت
 بر خیزد اگر جسم مرخص عالم باین داری اعظم موفق گردند البته
 اعتدال کلی کسب نموده بشفای باقی دانی فائز گردند ^{حاله}
 فرمایند که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی
 محتاج تهیاء و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد و ^{مضطر}
 باصطناع آلات حربیه جدید بجهت مقهوریت نوع انسان نکرند
 بلکه بعسکر قلیلی که سبب تأمین مملکت و تادیه اهل فساد و
 شقاوت و منع فتن داخلی است محتاج و بس از این جهت ^{اولا}
 بنده کان الهی عموم الهی از تحمل اقبال مصارف با همت ^{بسیار}
 دول راحت و مسترخی شوند تا نایا نفوس کثیره اوقات ^{خوبه}
 دایم در اصطناع آلات مضره که شواهد در تندرستی و ^{بسیار}
 و منافی موهبت کلیه عالم انسانیت صرف نمایند بلکه در
 آنچه سبب آسایش و حیات و زنده گی جهانیانست کوشیده و
 فلاح و نجات نوع بشر گردند و در عالم بکمال عزت بر سر ^{حدای}
 مستقر و کافه قیام و اقام در مهمل آسایش و راحت آرند
 و مسترخی شوند و بعضی اشخاص که از هم کلیه عالم انسان
 بخیرند این امر را بسیار مشکل و ممنوع شمرند ^{بکمال} بخیرند

بلکه از فضل پروردگار و عنایات مقربین درگاه آفریده کار
 و همت بهمنای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء ^{ماده} فراتر
 هیچ امری در وجود ممکن و محال نبوده و نیست همت همت غیر
 غیر از مست چه بسیار امور که در ازمنه سابقه از منق
 منشآت شمرده میشد که ابدا عقول تصور وقوع آنرا ^{نمی}مقدور
 حال ملاحظه می نمایم که بسیار سهل و آسان گشته و این
 امر اعظم اقوم که فی الحقیقه آفتاب انوار جهان مدینت
 و سبب فوز و فلاح و راحت و نجاح کلت از چه جهت
 ممکن و محال فرض شود و لابد بر اینست که عاقبت شاهد این
 سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلات و ادوات
 حربیه بر این منوال بدرجه فی رسید که حربیه بدرجه مالا
 یطاق هیئت بشریه و اصل کردار این تفاسیل مشرق ^{گذشته} چه
 مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان بخوف خوارگی و ترس
 و تدبیر مداین و ممالک اجنبی و تبخیر و اهلاك جیوش
 اهالی نبوده بلکه سبب بلند احتری و جوانمختی صیبت ^{علا}
 پروری و دلجوئی عموم رعایا از اعلی و ادانی و تعزیر ^{ممالک}
 و مدد و قرآ و حوالی و نواحی و قریبه و قریب بندگی ^{الهی}

و وضع

و وضع است اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و ترقی
 ثروت و عنای عمومیست ملاحظه فرمائید که در امکان چه
 بسیار ملوک جهان تکبیر بر سر پر کشور سانی مستقر گشتند
 از آن جمله هملاکو خان و امیر تیمور کورکان که فی الحقیقه ^{قطعه}
 آسیا را در قبضه تصرف آوردند و اسکندر روی و نابالین
 اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خست عالم
 گشودند آیا چه ثمره از این فتوحات جسیمه مترقب شد
 مملکتی معمر گشت و یا خود سعادت فی منظور آمد سب
 استغفار سلطنت شد و یا باعث انقراض حکومت از آن
 خاندان گردید هملاکوی چنگیز چنگ تکبیر از جهان تکبیرش
 ثمره مشهور نشد جز آنکه قطعه آسیا از ناسره حر و با
 شدید چون تلخا گستر گشت و امیر تیمور از کشور ^{گستر}
 بغیر از شست جمعیت عالم و تحریب بنیان بنی آدم نتیجه
 حاصل نکرد و اسکندر روی از فتوحات عظیمه اش جز
 سقوط پسرش از سر پر ماجداری و تغلب فلسفوس
 بطلیوس بر کل ممالکش فائز نشد مشاهده نشد و نابالین ^{اول}
 از خلف بر ملوک اروپا و تحریب ممالک معمره و تدبیر نفوس

عاقبه واستیلا و ترلز و اضطراب شدید و قطعه او را بر اسیر
نفس خود و انجام ایام فوایدی نیافت این آثار ملوک جهان
ولکن قدری در فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری
شان شهریار عادل انوشیروان باذل نام نهادند که آن سر
دار پرورد روزمانی بر سر پرچمهای نیای مستقر شد که بنیان
قوی ایران سلطنت ایران را از هر جهت خلل و فتور طار
شده بود بعقل خدا داد و تاسیس عقل و داد نموده بدین
ظلم و بیداری را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را در
جناح سلطنتش جمع فرمود در مدت قلیله ممالک پرمهر
ویران ایران بر توجیات بخش توجیهاتش زنده و برانند
ترین ممالک معوره مسکونه گشت قوای متخلله حکومت
تکرار اعاده و مزاد و وصیت عدل و انصافش آفاق افکند
سبعه با احاطه نمود جمهوری اهلالی از حسیض زلت
و فلاکت باوج عزت و سعادت صعود نمودند باوج
آنکه از ملت مجوس بود صدرا فرینش شمس حقیقت
نبوت بکلام مبارک افاد و دلت فی زمن ملک عادل انوشیروان
گشتند و اظهار مسترت از ولادت در زمان حکومت او
فرمودند

فرمودند حال آن بزرگوار آبا بپیر مرثیه باین مقام بلند اعلی فائز
گشت یا خدیجهای انگیزی و خون و برزی ملاحظه فرمایند که در قلب
ابداع بچه شای مقنن و متباهی گشت که آواز بزرگواریش در
جهان فانی جاوید و باقی ماند و بخت ابدیه موفق گردید
آری به بیان زنده کی داعی بزرگواران پیروزیم کار این مختصر عطا
انجام داد چون واضح و مبهرین نیست که از قرائت این کتاب تاثیر
فوائد کلیده و در انکار عمومی اهلالی ایران حاصل گردد لهذا اختصار
نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناست ذکر کنیم و لکن
از این مختصر نتایج حسنه فی مشهور کرد انشاء الله من بعد یاس
اساس حکم الهیه در عوالم ملکته پرداخته بعضی کتب مفیده
مفصله تحریر کرد باری در عالم وجود سطوت قاهره حق
عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکنند و بنیان مرصوص
حصینه مقاومت نمایند چه که فتوحات این سیف قاطع
کل بر اباطو عا و رضاء مغلوب کردند و دیرانهای عالم را
این جنود باعلی درجه معورت و آبادی سرافراز شود و در
اعظم است که بر افر هر چه بنیان سایه افکند بمشابهت
انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت در اکان عالم نفوذ

کند وایت اولیه عقل وایت ثانیه عدل این دو قوه عظیمه را
جبال آهنین مقاومت نتواند و سد مسکنند و بر منافات غنا
و این واضح و بدیههست که حیات عالم غائی چون نسیم صبحگاهی
به ثبات و درمروید و اینصورت خوشا بر بکوارى که در سیل
رضایت باری صیت مدوحه و ذکر خیرى یا رکاو کذا و
اهنگ رفتن جان پاک چه بر تخت مرید چه بر درخت خاک
بلجها انگشانی و کشور سانی مدوح و بلکه در بعضی اوقات
جنک بقیان اعظم صلح است و تدبیر سبب تعیین مثلا شیه
بزرگوارى اگر در مقابل عدوى یا غی طاعی صف جنک بیا
و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت و ممالک مشتته پراکنده
همت را در میدان جلالت و شجاعت برانگیزد خلاصه
محاربه اش مبنی بر نوابی صالحه باشد فی الحقیقه این ^{عین} غرض
لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنک بقیان آشتیست ^{الو}
شایسته ملوک مقتدر تا سیس صلح عمومیت زیر ^{الحقیقه}
آزادی جهایانست ^{معا} و این روایت یا هر الهدایت
لامر مولا است این معلوم و مبین است که اعظم
عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزتش
در منابت

در منابت او امر نوابی خداوند یکتا نورایت بدیانت است و
ترقی و فوز و سعادت خلق در منابت احکام کتب مقدسه
الهیة فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود
ظاهرا و باطنا اعظم اساس عین رضین و اکبر بقیان قومین
که محیط بر آفرینش و کاف کالات معنویه و صوریه و ضابط
سعادت و مدینت هیئت عمومیه بشریه است دیانت است اگر
چه بعضی سبکتران که تعقیق و تدبیر را سر اساس ادیان الهیه
نموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبه مدین را میزبان
داده کل را باین قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی
انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عدا
کتبه بین اقوام بشریه شمرده اند و اینقدر ملاحظه نفوذ
که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک
نشان نمود چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن
نه قابل سوء استعمالست مثلا اگر سراج نورانی در دست
جهلای صبیان و نابینایان افتد خانه نیفزود و ظلمت
مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند
در اینصورت میتوان گفت سراج مذموم است لا والله

سراج هادی سبیل نمودد هفت شخص بصیر است لکن خبر را
آنقدر است عظیم از جمله متکوان دیانت شخصی بوده و لکن نام از
اهل فرانسه و کتب عدیده در دایان تصنیف نموده که بعضی
سزاوار ملعبه صبیان بی خردانست این شخص حرکات و سکنات
پاپ را که رئیس مذهب کاتولیکست و قن و فساد در دنیا
روحانیه ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح الله عز و جل
اعتراض کرده و بعقل سقیم ملثفت معانی حقیقه کتب مقدس
تکشته بر بعضی مضامین کتب ^{منزل} حاویه محذورات و مشکلات
بیان کرده و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
و لا یزید الا حسدا را خوش بیان کرد آن حکیم
غریزی بهر محجوبان مثال معنوی که نقران کرانه بینند
غیر قال این عجب نبود در اصحاب ضلال که شعاع افتاب
برین نور غیر کری می نیاید چشم کور بصله کثیرا
و یهدی به کثیرا و ما یصل به الا الفاسقین این
معلوم و واضحست که اعظم نور و فلاح عباد و اکبر وسائل
نقدن و فلاح من فی البلاء محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد
نوع انسانیت و هیچ امری در عالم بد و نفاق و اتحاد و اتفاق
منصور

منصور و مستنور و در عالم اکل و مسائل الفت و اتحاد و یانت
الحیة است و انفتحت ما فی الارض جمعا ما الق بین قلوبا
والکن الله الق بین قلوبهم چنانچه در بعثت انبیای الهی
قوة اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری و قیائل و طوائف متضام
منقائله را در ظل کلمه واحد جمع نموده صلوات بر جان حکم
جان واحد یافته و هزاران نفوس بهشت شخصی که بحکم
کشته بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد
بادشان چون کتبش علیهم نوره مقرر هرگز
نودار جان کرکان سکان از هم جداست متحد با آنها
شیوان خداست تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیاء
سلف علیهم السلام و اطوار و احوال و آثارشان گاه و
حقه در تواریخ معتبره مفصلا مذکور نه بلکه در آیات
قرآنی و احادیث و توریة مجمل ذکر شده لکن چون از ما
حضرت موسی ناجیال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث
صحیحه و توریة و تواریخ معتبره مندرج لهذا مختصرا
میشود نابه بلهین منقنه نزد کل معلوم و واضح گردد
که در عالم وجود آیات است اصولا اصلیه انسانیت

و مدینه است و یا خوب چنانچه ولتر و امثال او کان برده اند
محرّب بنیان ترقی و راحت و آسایش جمیع بشریه است و
از این جهت که مجال انکار جهت طائفه از طوائف عالم با
نماند بقسمی بیان میشود که مطابق تواریخ صحیح و معلوم
و مصدّق کلی عالمست و در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت
مصر از توالت و ناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر منش
گشتند بادشاهان قبطیان فراعنه مصر بر اغراض و قوه قوی
خود قبطی و ازال و حقارت سبطی که غریب می شدند بر
و مدت مدید بنی اسرائیل مختلف و متفرق شده و تحت
ایادی ظلم و جور قبطیان اسیر و در اعین کل ناس سفیل
و حقیر بودند بقسمیکه حقیرترین قبطی اذیت و جفا بر
غریبترین سبطی می نمود تا آنکه اسارت و ذلت و مظلومیت
بدرجه نهایت رسید شب و روز بنی اسرائیل نه از
جان در امان و نه اطفال و عیالشانرا از بیدادی عوانا
فرعون ملجا و پناهی غایبان طعامشان از فرط مصائب
و آلام قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک متابده
چون بنی اسرائیل در این حال پرمال ناکه جمال موسی

اشعه

اشعه نار احديه را از شرط وادی امین بقعه مبارکه مشاهد
فرمودند و ندای جان نقرای الهی را از انار موقده ریائی در
شجره لاشریه و لاخریه استماع نمودند و بنیوت کینه معوش
گشتند و چون سراج هدایت در انجمن سبطیان برافروختند
و بنور هدای آن کم کشکان ظلمات جهل را بر سبیل مستقیم
علم و کمال دلالت فرمودند و فرقی بخلفه اسباط اسرائیل
در ظل کلمه واحد جامع فرموده علم اتحاد کامل را
بر اندال اتفاق و یکانگی بر افراختند و در مدت قلیله از قو
جاهله بشریت الهیه تربیت گشته از یکانگی بیکانگی گریخته
و از حقارت و ذلت و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص
شده بمنتهای درجه عزت و سعادت فائز گشتند بعد از
مملکت مصر رحلت نموده توجه بموطن اول اسرائیل کرده
کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل نهر اردن و
ان بحار واقع نموده در آن بلاد ساکن و بلاخره جمیع بلاد
از بینیکه وادوم و عامون خلاصه در زمان یوشع ممالک
سویک حکومت در تحت نصرت بنی اسرائیل آمد و این
طائفه در جمیع شئون و صفات و فضائل انسانیّه از

علم و معرفت و ثبات و همت و جلالت و شجاعت و عزت و ^تسجده
بر کل قبائل و ملل عالم نفوذ نمودند بکسب اسرا^{عیلی} در آن عصر
اگر بین جمعی داخل میشد هیچ شیم مرضیه نماز بود حتی ^{نیل}تیا
سائره در مدح نفسی اگر زبان میکشودند نسبت ^{نیل}اسرا
میدادند و در توارخ متعدده مذکور که فلاسفه یونان
مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیه را از ^{نیل}لامنه
حضرت سلیمان اقتباس نمود و بقراط بساحت شفا^{نیل}نه با
بعضی از اجله علمای یونانی اسرا^{عیلی} ملاقات نموده در مراجعت
یونان بنیان اعتقاد و حدیث الهیه و بقای روح انسانی^{نیل}
بعد از خلع لباس عنصریه را تأسیس نمود عاقبت جهله یونا^ن
بران واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام ^{نیل}نمودند
و پادشاه یونان را الهامی مجبور ساخته در مجلس ^{نیل}سقا^{نیل}طرا
پیاله سم بچشانیدند باری مختصر اینکه بعد از آنکه ملک
اسرا^{عیلی}یه در جمیع مراتب تمدن ترقی نمود و بمنتهای ^{نیل}جله
سعادت فائز گشت قلیلا قلیلا اس^{عیلی} اساس دیانت و ^{نیل}شرف
موسوویه را فراموش نموده بعبادات و سستی و اطوار ^{نیل}غیر
مرضیه مشغول شد در زمان رجوع پسر حضرت سلیمان
در یمنی

در یمنی اسرا^{عیلی} اخلاف عظیمی واقع شد و بار بعام که از افراد
اسرا^{عیلی}یان بود سر سلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا
گذاشت چند قرن عاریه بین رجوع و بار بعام و سلا^{نیل}ش
واقع گشت و قبائل یهود مختلف و منفرقه شدند با ^{نیل}اختصاص
از آنکه معنای شریعه الله را فراموش نموده بنقصات ^{نیل}مملکت
و خصائل غیر مرضیه یعنی بطغیان متصف شدند و علما^{نیل}
لوانم حقیقه انسانیته مندرجه در کتاب مقدس را ^{نیل}انیا
منسب انکار شده در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ^{نیل}ملکت
بمنتهای درجه غفلت و جهالت مبتلا گردانیدند از غم^{نیل} اعمال
ان عزت پایدا بمنتهای درجه ذلت مبدل گشت و ملو^{نیل}ای
و یونان در رومان مسلط بر ایشان گشته رایت استقلال^{نیل}
سرنگون شد جهالت و نادانی و بکلیت و خود پستی ^{نیل}ساز
دینیه و اجارشان مجسم گشته بصورت مجنصر ملک
بابل مبعوث شده یکی بنیان اسرا^{عیلی}یان را بر انداخت بعد
قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه
التیوف باقی ماند اسیر کرده بابل برد بعد از هفتاد
سنه اولاد اسرا^{عیلی} رخص شده مراجعت بیت المقدس نمودند

خزینا و غریب علیهما السلام ^{ناسی} مجدداً اساس کتاب مقدس را
نمودند و بوماً فوقاً ملت اسرائیلته ترقی نمود و صبح نورانی
اعصار و آیتها لایح کشت بعد از مدت قلیل باز اختلاعات
عظيمة در اطوار و انکارشان واقع هم علمای یهود متوجه
اغراض نفسانیته کشت و اصلاحات جاریه زمان غریب علیه
السلام بروش و احوال فاسد تبدیل شد کار بجای انجام
که عساکر ملوک و جهودیت و رومان مراد و کرامات مالک
اسرائیلیان را فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سرور
رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود ^{بسیار}
جمع رجال را قتل و ساء و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار
قطع و کتب را حرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون
نار خاکستر نمود و بعد از این مصیبت کبری سناره حکومت
اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد و فاجعال بر این ^{متوال}
این ملت مضحک گشته در اطراف عالم پراکنده اند و ^{بسیار}
علیهم الذلة و المسکنة و این مصیبتین اعظمین بجنس بشر
طیطوس در قرآن مجید مذکور و قضینا الی بنی اسرائیل
فی الکتاب النفس تدفی الارض مرتین و لعلن علواً کبیراً

فانرا

فانرا و عدا و لیهما یشتاعا علیکم عبادنا اولی باشد
فانرا و عدا و لیهما یشتاعا علیکم عبادنا اولی باشد
فانرا و عدا و لیهما یشتاعا علیکم عبادنا اولی باشد
اول مرتبه و اینست و اما علواً نیز بار می مقصود اینست
ملاحظه شود که دیانت حقیقیه چگونه سبب تمدن و عزت
و سعادت و علو منزلت و معارف و ترقی طوائف فی لیل
اسیر و حقیر و جاهله میشود و چون بدست علماء جاهل
متعصب افتد از سود استعمار چنین نورانیّت عظمی نطفه و ^{بسیار}
تبدیل میشود و چون دغه ثانیه علام و آثار نشست و ^{تست}
و نیستی و مقهوریت طائفه اسرائیلیان نمودار شد فحاشا طایفه
قدسیه روح الله بر شواطی نهار اردن و خطه بجلیل صالح
کشت و ایراحت برخواست و بر آن دیار امارت و حاکمیت
کبری مبدل داشت و از رشحات و طفحات بحر اعظم ^{بسیار}
قدس بر این چنین معرفه الله معطر گردید و جوامع الحان جلجل
انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت درآمد و بنفس ^{بسیار}
نقوس میثه سر از قبر غفلت و جهالت بر داشته بجای
ابدیه فائق گشتند در مدت سه سال آن تیراوح کمال

و در دشت و صحرای اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کلاً
 بصبح هدایت دلائل میفرمود و با اخلاق روحانیه و صفات
 مرضیه تربیت می نمودند و اگر مکت اسرائیلیه بان جمال
 نورانی اقبال نموده که خدمت بر اطاعت می بینند بر هیچ
 جان بخش روح افته بر هیچ ناز و فتوحی اندازه نمید
 میکشند و لکن چه فایده که کل اعراض نمودند و بدان تیان
 معدن علم الهی و مهبط روحی الهی برخاستند الا معدنه
 که متوجهها الی الله از نشون ظالمانه امکان مقدس شد
 قصد معارج امکان نمودند خلاصه جمیع بلیات شدید
 بران مشرق الطاف الهی وارد بقسمیکه اقامت و اسفند
 قریه فی ممکن نبود با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و
 اساس تمدن اخلاق انسانی که اصول مدینت جامعه
 مؤسس گشت در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل مرقس
 نصیحتی میفرماید که ترجمه اش اینست در بدی و شر
 و اذیت مقابله با مثل ننمائید اگر نفسی بر طرفی است
 تو طایفه زند طرف ایسر را بر گردان و لهم چنین در آیه
 چهل و سوم میفرماید شنیده اید که گفته شده است
 قریب

قریب خود را دوست دارد و دشمنان را اقامت بیان را اقامت چنین
 میگویم دشمنان نان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان
 خود را و بغضاتشان را احسان نمائید و نفوسی که شمار
 اذیت و طرد می نمایند ایشان را دعا نمائید تا بمنزله فرزندان
 پیروز کار آسانی باشند چه که آفتاب و برکنه کار و سکو
 هر دو مشرق و ابرو حیات و پرستگار و ابرو هر دو معطر
 اگر دوستان خود را دوست دارید چه لجر و مرغی از بر
 شما است یا ما موردین اخذ اعشار اغلا چنین نمی نماند
 و تعلیمات ان مطلع حکمت الهیه از این قبیل بسیار است
 نفوسیکه باین صفات مقدسه متصف گردند جوهر
 وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند خلاصه انحضرت
 شریعت مقدسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه
 تاسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلك خاصه که
 جوهر حیات عالمست تعیین فرمودند چنانچه ان مظا
 هدی را لود و ظاهر با عظم نفعت و عقوبت ظالمین
 شدند و لکن فی الحقیقه از ظلمات خفیان نهویجات
 یافته در ضج ابداع با نور عزت بهی هدیه مشرق

گشتند آن ملت جسیمة یهود معدوم و مضحک بشدند ^{کنند}
این نفوس معدوم چون بظل شجره مبارکه عیسویه ^{شدند} نشاند
فیه الحقیقه هیئت عومیه عالم را تبدیل نمودند و در آن
زمان جمیع اهل عالم را قایلیم عالم در مشهوری ^{عناد} رجه نصیب یادی
و حیات جاہلیت و شرک بوجدانیت الهیه بودند ^{معدوم} و حیات
و حیات جز شره مہ قلیله یهود نه و آنان نیز بکلی ^{ند}
و منکوب و این نفوس مبارکه بتر و یج امری قیام نمودند
که مغایر و مضاد دارا جمیع هیئت بشریه بود و کل ملک
چهار قطعه از قطعات خسته عالم بر اضحلال ملت عیسوی
با تم غزم برخواستند مع ذلك عاقبت اکثری بجان و دل
در ترویج دین الهی شتافتند و کل ملل اروپ و بسیار
از طوائف آسیا و افریقا و بعضی متکینین جزائر بحر ^{محیط}
در ظل کلمه توحید جمع شدند حال ملاحظه نمایند آیا
در وجود از هر جهت اساسی اعظم از دیانت خلوق شد
و یا خود امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی ^{مقصود}
کرده و یا امری وسیله محبت و الفت و اتحاد و یکانگی
نام چون ایمان بعزیز علم بوده و یا خود اساس ^{بت}

عموم و جمیع اخلاق جز شرایع سادویه مشهور گشته صفایک
حکما در مشهوری رجه فلسفه یا نفاذ و خصالیکه و اعظم
در بلج کمال بدان متصف بودند مؤمنین با الله و ربانیت
تصدیق و ایمان مظهران شیم مرضیه انسانیه میکردیدند
ملاحظه کنید نفوسیکه سلسیل هدایت را از یادی ^{الطاف}
روح الله نوشیدند و در ظل انجیل مستظل گشتند بجه درجه
از اخلاق و اصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود
آنکه از ملت مسیحیه ^{نبود} معدلک در سنایش مؤمنین با الله که
در شرح جوامع کتابا فلاطون در سیاست مدن تصنیف
نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن اینست چهره و ناس
سیاق اقوال برهانیته را در آن نتوانند و از این جهت ^{محتاج}
کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب و در آخرتند
و دلیل بر نبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قومی
که مستحق نصاری اند و ثواب و عقاب آخرت معتقد و مؤمن
و از این طائفه افعال حسنه صدودی نماید مثل افعال
نفسیکه فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ماعنا ^{ملاحظه}
میشماییم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و ^{اشتیاق}

بعد از انصاف از متفلسفین حقیقی محسوب اند ^س کلام جالینوس
و مقام فیلسوف در آن زمان و بعقیده جالینوس مقایسه بود
که اعظم از آن در ابداع تصور غیور و ملاحظه نمایند
که قوه نورانیته روحانیته از یان الهیه جمهور و متدینان
بدوجه از کالات فاش میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود
آنکه از افرادان ملت نبوی چنین شهادت میدهند و از آثار
این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن از منته و اعصار نشئت
بخیوان و اعمال صالحات نمودند و بهمارستانها و دارالشفا
و مواضع خیرات تاسیس شد چنانچه اول شخصیکه در ^{لک} رومان
رومان محلات عمومی بجهت معالجه مساکین و مجروحین
به پسرستان و بیابان نهاد ملک قسطنطین است و این پادشاه
عظیم اول ملکی است از ملوک رومان که برضرت امر حضرت
روح الله قیام فرمود و بکمال همت در ترویج اساس انجیل
جان فدا می نمود و سلطنت رومان را که فی الحقیقه عبا^{رت}
از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقر
میکرد و گویانند و اسم مبارکش در فخر تواریخ چون ستاره
سحری در آسمان و درخشند است و صیت بزرگوارش در

جهان

جهان مدنیت و نشان و رد زبان جمع فرق مسیحایی خلاصه از
برکت تربیت نفوس مقدسه نیکه بر ترویج تعلیمات انجیلیه
قیام نمودند چه اساس متین اخلاق حسنه در جهان در
زمان تاسیس شد چه بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها
و محلات و مکتبها بجهت تربیت اولاد ایشان و فقرا^ن تاسیس
شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیه خود را ترک
نموده ابتغاء لمضات الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم
نمودند و کن در زمانیکه طلوع صبح نورانی جمال احمد
تربیت شد زمام امور جمهور مسیحین در دست قسطنطین
جاهله افتاد بکلی ان نسایم روحانیته از مهت عنایت منقطع
شد و احکام انجیل جلیل که اساس مدنیت عالم بود
از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه بظواهر آراسته و
کاسه بودند ساقط نتیجه کشت چنانچه مورخین مشهور^{جمع}
از اهالی اروپا در بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست
و تمدن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون
وسطی و قرون جدید را ذکر نموده اند که قرون عشره^{یک}
که عبارت از بنیادیت قرن سادس میلادی تا بنیادیت قرن

خامس عشر است ثمانیست اوپ در منتهی درجه نوحش و عدم ^{نفت}
انجمیع شئون بود و باعث اصلی آن لکه در همین که با صلاح
اهالی اوپ و دسای و حافی دینی بودند از عزت ابدیه ^{تبا}
او امر مقدسه و تعلیمات مساویه انجیل غافل گشته با اركان
حکومت دنیوی انزومان که در کمال ظلم و طغیان بودند انفا
نموده و از عزت پایدار چشم پوشیده و در منافع موقته غایب
و اغراض نفسانیته یکدیگر کمال سعی و کوشش را بجای ^{شدند}
نا آنکه بالاخره امر مجافی رسید که عموم اهالی و دست این
فرهنگ اسیر مانند و این احوال و اطوار سبب هدم ^{صرف} انسا
دیانت و انسانیت و مدینیت و سعادت اهالی اوپ گشت
و چون روح طینه نفحات روحانیته روح الله در آفاق ^{انسان}
از اعمال و افکار ناشایسته و قیام غیور لافقه و سازا
گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر خسته عالم را ^{طه}
نمود و فخر امید دید و موسم ربیع الهی رسید بر همت ^{ست}
و نسایم جان بخش از مهتب عنایت و زید شمس حقیقت از
انفجاذ و یثرب در نقطه محلیه اشراق فرمود و بر آفاق
ممکنات انوار عزت سرمدیه مبدول داشت اراضی قابلیت

بندیل

بندیل گشت و اشراق ^{نفت} ارض بنور و بها نفسیر شد جهان ^{نفت}
نازه و جسم مبت امکان بر روحی انداز و فائز گشت بنیان ظلم
و جهل منهدم شد و ابوان بلند علم و عدل بلند و منعمالی ^{گشت}
بحر مدینت بخروشید و انوار معارف بدرخشید اقوام ^{نفت}
متوحشه اقلیم حجاز قبل از اشغال سراج و قهاج نبوت کبری
در زجاجه بختا جا اهل ترین قبائل و متوحشترین طوائف عالم
بودند و غیر مذمومه و عوائد متوحشه و خونخواری ^{نفت}
و معادات ان اقوام در کرب و مصائب نارنجیه مذکور حق
طوائف متقدنه عالم در آن زمان قبائل اعراب یثرب بطحار
از نوع بشر نمیشمرند لکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن ^{نفت}
و دیار از تربیت ان معدن کمال و مهبط روحی ذی الجلال و
فیوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت قلیله و در ظل
کلمه و حدایت جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در
جمع مراتب انسانیته و کالات بشریه چنان ترقی نمودند که کل
ملل عالم در آن عصر مبهوت و متحیر گشتند طوائف قبائل
و ملل عالم که دایما اعراب و اسخزیه و اسنهره می نمودند و
جنس بیفصل می شمرند بکمال اشتیاق بموطن و عمالک

عربی آمدن تحصیل فضائل انسانی و انقباس علوم سیاسی
 و الکتاب معارف و مدنیت و تعلم فنون و صنایع ^{ند} مینمود
 آثار تربیت مرقی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید
 که اشخاصیکه از کثرت توجس و نادانی در زمان جوانی
 دختران هفت ساله خود را زنده زیر خاک مینمودند
 چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن
 منقرض متبری از شدت جهالت منتهی بقه حقیقت ^{غیر}
 میسرند این چنین اشخاص نادان از فوضات تربیت ظاهر
 آن بزرگوار بدرجه رسیدند که ممالک مصر و سران ^{نام}
 و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع مهمام امور چهار ^{علم}
 عالم را منفردا اداره نمودند خلاصه طائفه عرب در جمیع ^{فنون}
 و علوم و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و ^{بنا}
 سر و کل ملل و اقوام کشند و فی الحقیقه بلوغ چنین طائفه
 منوحشه حقیقه در مدت قلیله بمنتهی درجه کالابت
 بشریه اعظم بر همان حقیقت و نبوت سرور کائنات است
 در اعصار اولیه اسلام جمیع طوائف اروپا ^{تساب}
 فضائل و معارف مدنیت را از اسلام سالكین ممالک
 اندلس

اندلس مینمودند و اگر در کتب تواریخیه انجم دقت شود
 مبین و واضح گردد که اکثر تمدن اروپا مقبض از ^{است}
 چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاء
 اسلامی را قلیلا قلیلا در اروپا جمع و بکمال دقت در ^{جمع}
 و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفید را اجرا
 نمودند و الان کتب فضلاء اسلام که در ممالک اسلام نابود
 است در کتابخانه های ممالک اروپا نسخ عذیده اش موجود
 و قوانین و اصولی که در کل ممالک اروپا جاریست اکثر ^{تکلیف}
 کلیه مسائلش مقبض از کتب فقهیه و فتاوی علماء ^{است}
 است و اگر خوف از تطویل نبود مسائل مقبضه ^{نزد}
 ستم تحریر می یافت بعد تمدن اروپا در قرن سابع ^{هجری}
 واقع و تفصیل این قضیه آنکه در اواخر قرن ^{هفتم}
 باب رنسس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه ^{تساری}
 چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت
 اسلامیة افتاده ناله و فریاد آغان نمود و جمهور ملوک ^{انها}
 اروپا را تشویق و تحریص نموده با اعتقاد خود بحری ^{و بی}
 و جهاد دلالت کرد و تقسی فریاد و چنین و اینش بلند شد

که کل ممالک اروپ قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر
 پیشانی از خلیج قسطنطنیه گذشته توجّه بقطعه آسیا نمودند
 و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی ممالک
 حکم رانی می نمودند و در اکثر اوقات ملوک سوریستان بعضی
 سلجوقیه بریه الشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند
 باری ملوک اروپ با سپاه پیشانی بر بریه الشام و مصر
 نمودند و مدت دو لیست و سه سال مستمرّاً مابین ملوک
 بریه الشام و ملوک اروپ طرّاف و دائمی از اروپ مدد
 میسید هر قلعه از قلاع سوریه و انبارات و قنات ملوک
 فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ
 نجات دادند تا آنکه صلاح الدین ملک منصور اتوبی
 در سنه ششصد و نود و سه هجری بکل ملوک و عساکر
 اروپ را از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج
 نموده مابوس و منکوب بممالک اروپ مراجعت نمودند
 و در این عاریات که بحرب صلیبیون مشهور کرده از
 نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای تاریخ چهارصد
 نود هجری تا سنه ششصد و نود و سه هجری متصلاً

از اروپ

از اروپ ملوک و سرداران و سرامدان بریه الشام و مصر
 تروید می نمودند و چون عاقبت مراجعت نمودند در مدت
 دو لیست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیّت و معارف
 و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک
 اسلامیّه مشاهده کردند بعد مراجعت در اروپ تأسیس
 نمودند مبدا تمدّن اروپا زان زمانست ای اهل ایران
 تکامل و تراخی تاکی متبوع و مطاع کل آفاق بودید حال
 چگونه از غرّ قبول بازمانده در زاویه خوار خیزید اید
 منشأ معارف و مبدا تمدّن جهانیان بودید اکنون چگونه
 انسرده و بخود و پیرمرده کشته اید سبب نوزائیت آفاق
 بوده اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت بازمانده
 چشم بصیرت را باز و احیای حالت خود را درک
 نمایید کمر همت و غیرت بریندید و درندارک و ساریط
 معارف و مدنیّت بکوشید آیا سزاوارست که طوائف
 و قبائل اجاب فضائل و معارف را از آثار اسلاف
 شما اقتباس نمایند و شما که اولاد وارثید محروم
 آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیل و نهار

در تثبیت و مسائل ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکشند
و شما از تعصب جاهلیت بمضاد دوت و منازعت و هوی
و هوس خود مشغول گردید و آیا این مدتی و محو است که
این دکاه نظری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کتاب
و بطالت صرف و ضایع نمایند باز از مقصد و رافقایم
باری جمیع لغوشندان و مطلعین بر حقایق احوال آباد
از منته ساله از اهالی اروپا که بصدق و انصاف
مقرر و معتقدند که اساس جمیع شئون تمدنیّه شان
از اسلامست چنانچه مؤلف محقق مشهور و دربار از
اهالی فرانسه که در جمیع مؤلفین و دانایان اروپا اطلاع
و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب مسنی بترقی
امم و ادبیات که از تألیفات مشهوره اوست در این باب
یعنی الکتاب ملل اروپا قوانین مدنیّت و قواعد ترقی
و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون
بسیار مفصل است لهذا ترجمه و درجش در این رساله
سبب تطویل بلکه خرج از صده است و اگر نفسی در آنچه
گفته شد قانع نه مراجعت بان کتاب نماید مختصر این است

که جمیع

که جمیع تمدن اروپا از قوانین و نظام و اصول و معارف و حکم
و علوم و عادات و رسوم مستحکمه و ادبیات و صنایع و
و ترتیب و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مسئله
در لسان فرانسه را مقتبس از عربیت بیان نموده و فردا
فردا بنفصیل ذکر کرده و ثابت و معین هن داشته که هر یک
در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند و همچنین تفصیل
دخول عرب در بلاد عرب که الیوم مملکت اسپانیا است و در
مدت قلیله مدتی کامله را و ان عمالک بجه نحو ناسی نمودند
و سیاست مدن و معارفشان و چه درجه کمال بود و تا
مدارس و مکاتب علوم و فنون و حجت و صنایعشان
منان و انتظام بود و سردری و بزرگواریشان در دنیا
مدنیّت بجه درجه رسید و از ممالک اروپا چه بسیار
اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و
طولید و آمده اند علم معارف و فنون و اکتساب مدنیّت
نمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپا که موسوم
بکرتوت بود بمملکت عرب آمده و در مدرسه کورده و تا
که از ممالک عرب بود داخل شد تحصیل معارف و علوم

نموده در مراجعت با و رب بنفسی شهرت یافت که عاقبت بر
دیاست و بینه کاتولیک استقرار یافته با پکشت مقصود
از این بیانات آنکه معلوم و واضح کرد که ادیان الهی متو
حقیقی کالات معنویه و ظاهریه انسان و مشوق اقتباس
مدنیّه و معارف ناضجه عمومیّه بشریه است و اگر بنظر انصاف
ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیه در مدلول این چند
مبادله داخل قوله تعالى و یا مرون بالمعرف وینهون
عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین
و همچنین میفرماید و لکن امّ یدعون الی الخیر و یدعون
بالمعرف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و همچنین
میفرماید ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ینهی عن
الفحشاء و المنکر و البغی و یعظم لعلکم تتذکرون و در
اخلاق میفرماید خذوا حقوا امر بالمعرف و اعرض عن المنکر
و همچنین میفرماید الکاملین العیظ و العاقین عن الناس
و الله یحب المحسنین و همچنین میفرماید لیس البراق لولا
وجه کم قبل المشرق و المغرب و لکن العرج من آمین بالله
الیوم الآخر و الملكة و التبتین و الی المال علی حینه

ذوی القرب و النشای و المساکین و ابن السبیل و السائلین
و فی الزکات و انام الصلوة و ان کونوا من الخیرین
اذا عاهدوا فی النصارى فی البیاضة و حین البیاض
الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و همچنین میفرماید
و یؤثرون علی انفسهم ولو كانت قمحاً حاصه ملک
فرماید که در این چند مبادله متناهی در این حقایق
مدنیّت و جوامع لوا مع شیم مسیحیه از انیت مذکور فوق
الذی لا اله الا هو که جزئیات عالم نیز از لطاف انبیای الهی
حاصل گشته آیا چه امر نافی در وجود موجود شده که در
کتب مقدسه الهیه واضحاً و با خود ندو مجامد کورنه و لکن
چه فایده چون سلاح و آلات حربیه در دست جیان با
جان و مال محفوظ نمائند بلکه بالعکس سبب قوه و افتخار
سارق کرد و بهیچین در مام امور چون بدست علمای غیر
کامل افتد نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حایل گردد
اساس دینان خلوص است یعنی شخص مدتی با
که از جمیع اغراض شخصیّه خود گذشته بای وجه کان
در خیریت جمهور بگوشد و ممکن نیست که نفوس از

منازع ذاتیه خود چشم پوشند و بخر خود را اندای خیر عموم نمایند
الابتدین حقیقی چه که در طینت انسانیست بحجت ذاتیه خود میسر
نیست بدو زانمید واری اجر جزیل و ثواب جمیل از فوائد و
جسمانیته خود بگذرد و لکن شخص موقت با الله و مؤمن با اوست
او چون موعود و متیقن مشواید کلیه اخرویه است و جمیع نفع
و نبویه و مقابل عزت و سعادت و دجان اخرویه کان لم
یکن انکاشته کرد و لهذا راحت و منافع خود را ابتغاء الوجوه
ثواب نموده و رتفع عموم دل و جان را و ایکان مبذول دارد
ومن الناس من یبشر نفسه ابتغاء مرصات الله و بعضی
نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع از کار
اعمال قبیحه و ضابط کالات معنویه و صوریه است این
و شخصی که متصف بجزه طبیعی و غیرت فطریه و محبت ذاتیه
بدون ملاحظه عقوبات شدید مرتبه بر اعمال شریه و
مشوبات عظیمه افعال خیریه برین اضا اضر اعیاد و حریم
بر اعمال خیریه است اولاً آنکه در ثواب و عفو و عفو نماید
واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فبوضات تعالیم
الهی است و همچنین ملاحظه مینمایم که از اطفال در صغر سن

آثار

آثار تعدی و تجاوز و ظواهر و اگر از تربیت مرتب محروم مانند آن
فاناشیم غلبه مرضیه اش نر باید یا بدین معلوم شد که ظهور
ناموس طبیعی نیز از نتائج تعلیم است و ثانیاً آنکه بر فرض
اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شر مدخل بر خیر است
این معلوم و واضح است که هر چه نفوس چون اکسیر اعظم
چه که این ادعا بقوله تمام نشود بلکه غل لازم حال چه امری
در وجود جهل و در این نشان حسنه و اعمال صالحه و مجای
مضطر مینماید و از این گذشته از شخصیکه مقصد و ناموس
طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البته در ثواب و خیر
اش ثابت شود و این ترک در خلاصه فواید کلیه این فبوضات
اریان الهیه حاصل زبیر اندیشین حقیقی یا بر صدق فطرت
و حسن نیت و عفت و عصمت کبری و دانند و در موعظه
و وفای بعهده و میثاق و حریت حقوق و اتفاق و عدالت
و رجوع شئون و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام
در نفع جمهور و بندگیان الهی باری جمیع شیم مرضیه است
که شع روشن جهان مدبته است و دلالت مینماید
اگر نفسی فی الحقیقه با این صفات ممدوحه متصف نه

بمیانیم عذاب قرآن که در مجازی کلیات تعلیمیه کتب مقدسه
الهیته متموجست نه سید و فخره از دایج قدسیه ریاض
الهیته استقام نمودن چه که هیچ امری در وجود بقوله
تمام نشود هر مقامی را درش و علامتی و هر شافی را
نشانه و اشارتی بجملا مقصود از این بیانات آنکه واضح
و مدلل شود که ادیان الهیه و شرایع مقدسه ربانیه تعالیم
سماییه اعظم اساس سعادت بشریه است و از برای کل اهل
عالم نجات و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن
نه و لکن بشرط آنکه در دست حکیم و انای حاذق باشد و الا
اگر جمیع ادویه بر الساعه که خداوند عالمیان بجهه شفا
الأم و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طبعی غیر حاذق
افتد صحت و عافیت میسر نکند و بلکه بالعکس سبب هلاک
نفوس مجازگان و از دست قلوب در مانده کان کرد و مثلاً
منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در ترغیب و ترخیص
الکتاب معارف و انقباس فنون و فوائد بسیعی الاقتصی
بلا دچین امر میفرماید و لکن طبیبان غیر حاذق منعی و
می نمایند و استدلال میکنند من نشسته بقوم نهی منم

و حال

و حال آنکه وجه تشابه مذکور را در آن نمود و نمیداند
که شرایع مقدسه الهیه جمهوریات و ایرتقید اصول اصل
مشابه و انقباس فنون و معارف از امم سابقه تشویق
و دلائل می نماید و هر نفسی که غیر از این گوید از سبیل
علم محروم و در یاده جهل انبی سرای غرض نفسانیه گردان
و حیران حال بدیده انصاف ملاحظه نمایند این اصلا حایض
بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف ادیان الهیه واقع گشته اگر
امرنا سپس بحال مشور نشانی که در نص آیه مبارکه است
که میفرماید امرهم شوری بینهم و همچنین خطاب با مطلع
علم و منبع کمال با رجوع آن مضائل کلیه معنویه و صوریه می
فرماید و شاورهم فی الامر و این صورت چگونه امر مشور
مقابل قوانین شریعت مقدسه است و بدلائل عقلیه نیز
فضیلت مشورت ثابت و مبرهن و مجرب و یا خود قصاصاً
قتل نفوس را منوط بتحقیقات دقیقه و تصدیق بحال عدل
و ثبوت شرعی و تعلق فرمان پادشاهی نمودند مغایر شرایع
الهیته است و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود
احکام قرآن مبین بود چنانچه منواتر مسموع گشت که حاکم

کل پادگان و دینان صدانت حاجی میرزا آقا سی بدین سوال
و جواب و استبداد از جهت سیرده نفر بجایه کان کد خدا یا
ترا آید پادگان را که از سلاطین ظاهر بودند من و دین جرم در
یک ساعت و نه هفت مظلومیت کردند بر پهلای مملکت
ایران در زمانی مختار و از صد که در بودند بسبب بعضی بنا
داخله و اکثر بجهت علم قوانین سیاسی و مطلق العنان
و آزاده بودن ولایت و حکام تلف شده کم کم هر دو ایام
اهالی باقی ماندند چکه حکام باران خود هر نفس و جری را
خواستند با تشوهر و شکجه بکشد و یا خود قاتل مشیت
شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض زیاده بنواختند
نفسی و افندی اعتراض بنود چه که حاکم **بصرف** کیف بشاء
بود آیا میتوان گفت این امور موافق عدل و انصاف و مطابق
احکام شریعت الله است و یا خود تشویق و تحریص بر قتل و
مقتله و آلتیاب معارف عمومی و اطلاع بر حقایق حکمت
طبیعه نافعه و توسیع دائره صنایع و تزیید موانع تجارت
و تکلیف و مسایط ثروت ملت منافی اصول دین است الهیه
و یا خود آنکه ترتیب نظام مملکت و تنظیم احوال نواحی و

و تغییر

و تغییر طرق و سبل تمدید راه کالسه آتش و تسهیل و مسایط
نقلیه و حرکت و ترفیع عموم اهالی مضار و عیوب درگاه حضرت است
است و یا خود اشغال معادن متروکه که اعظم و مسایط ثروت
دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانها که منبع آسایش
و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریص ^{بعضی}
ایجاد صنایع جدید و تشویق ترقی منعه و وطنیه مغایر با
و نواهی رب البریه است قسم بذات پاک و الجلال که تحریک
چگونه بزره بر ابصار افتاده که امور باین بدیهی درک
نمیشود و چون این گونه براهین را در له محکمه بیان شود
شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در
جواب خواهند گفت که در یوم محشر بین بدی الله از معاد
و مدینت کامله انسان سوال نمیکند آیا در یوم محشر
آب برد و یوان الهی مؤاخذه نمی نمایند که ای رؤسا و زعم
این ملت بزرگوار را چرا بدیدید که از اوج عزت و قله
تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدینت باز ماندند یا چرا
آنکه مقتدر بر دیدید که بوساطی متشبث شوید که سبب
عزت مقدسه ملت شوید این را ننموده که سهل است

بلکه ملت را از فوائد عادی و نیز بازداشتند آیا این قوم در
 سعادت چون النجراهی نبودند چگونه باعث شدید که در
 این ظلمت و هلاکت افتادند و یا خود مقتدر بر ایجاد سراج
 در این ملت بودند و چرا بجان نگوشتید و یا آنکه چون سراج
 نورانی بتوفیقات الهی روشن شد بر جایگاه همت او را از تاریکی
 مخالف حفظ نموده از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن
 قیام نمودید و کل انسان از مناطا و فی عنقه و فخر *له يوم*
 القيمة کتایا باقیه منشور و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه
 در وجود اعظم از نفع عموم است آیا منو بیتی در عالم *اعظم*
 از این متصور که انسان سب تربیت و ترقی و عزت و سعادت
 بندگان الهی شود لا والله اگر مشویات اینست که فو *رک*
 دست بچاره کان را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات
 دهند و بیت خالصه لله که همت بر خدمت جمهور الهی
 بر بندند و خیر دنیوی خویش را زینر اموش نموده بجهت
 نفع عموم بگوشتند و بپوشیدن *علی انفسهم و لو کان بهم*
 خصاصة خبر الناس من ينفع الناس و مثل الناس من
 ينفع الناس سبجان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ

چون

حین استماع قوی وقت و فراست نمینماید که مقصود قائل
 از این قول چه بود و نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نمود
 مثلاً ملاحظه میفرمایند که شخصی بجهت منافع جزئیة ذاتیة
 خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهت کرمش
 آسیا بخود مزایع و کشت زایج غنیر برانشته و خراب میکند
 و بجهت مناعت خود را ناس را بر تعصب جاهلیت که تحریک
 بنیان مدنیت است دلاکت میکند حال این شخص با وجود آنکه
 علی را مرتکب که مرد درگاه کبریا و مبعوض کل انبیاء و اولیای
 الهی است اگر به بیند نفسی بعد از طعام دست خود را بصایون
 که موجودش عبدالله بونی و از اسلام است بشوید چون این
 بچاره دست خود را بدامن و محاسن خود نمالیده آن شخص
 فریاد بر آورد که بنیان شریعت بر هم خورد و آداب ممالک
 کفریه منهد و لگشت ابد اسوء اعمال خود را نظر ننماید و لکن
 سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد ای اهل این
 چشم را بکشاید و کوش را باز کشید و از تقلید نفوس *موت*
 که سبب اعظم ضلالت و کراهی و سفالت و نادانی انسانست
 مقدس گشته بحقیقت امور پی برده و در اتحاد تشبیه و

حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین ملل و ملوک
 عالم بگویشید تا تم ریع حقیقی و زرد چون اشجار بوستان
 بوستان بشکوفه و ازهار مزین گردید و ابر بهاری در فضا
 چون روضه خلد سر سبز خرم شوید سواره صبح کاهی پر خند
 در مسلك مستقیم در آید بحر عزت در موج بر شاهی افلاک
 و اقدام بشاید معین حیات طیبه در جوش در بادیه
 نشانی بر مرده نیاسانید همت را بلند کنید و مقاصد را آرد
 کسالت ناک و غفلت ناچند از تن پروری جزو میدی بآن
 نیاید و از تعصب جاهلی و استماع اقوال بیفکران و بجزدان
 جز نکت و ذلت نبیند توفیقات الهیه مؤید شما و تابید
 ربانیه موفق از چه یحان نخر و شید و بین نکوشید و از انچه
 اموری که محتاج اصلاحات نامۀ کامله است طریق تعلم علو
 و ترتیب تحصیل معارف و فنونست چه که از عدم ترتیب
 بسیار پریشان و منفرد گشته و فنون موجزم که داعی بر فطرت
 نه بغایت مطول شده بقسمیکه باید منعکسین مدت مدیدی
 از هان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که نصرت
 و بهیج وجه محققند و آنچه که تنق در اقوال و افکار است

که اگر

که اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود واضح و مشهور که این
 نکات بعد از وقوع نیز نیست بلکه صرف اوهام و نتایج تصور
 بی فائده و توالی ملاحظات بهیوده است و شبهه نیست که
 اشتغال باین گونه اوهام و تدقیق و بحث زاید در این گونه احوال
 و اندک اغمار است بلکه انسان را آن تحصیل معارف و فنونیکه
 از لوازم ما محتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم نماید
 انسان باید در هر وقتی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فواید
 این فن چه چیز است و چه ثمره و نتایجی از او حاصل اگر اعلو
 مفیده یعنی جمیع بشریه را فواید کلی از او حاصل البته در
 تحصیلش بگویند و الا اگر عبارت از مباحث بی فائده صرف
 و تصورات متنابعه و توالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدل
 شود ثمره از او حاصل نه بجهت انسان حیات خود را در
 منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید و چون این مطلب
 بسیار محتاج بتفصیل و تکمله مکمله است تا آنکه ثابت و
 مبرهن گردد که بعضی علوم که الیوم اهمای در آن نه
 محسنان را داشته و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت
 ملت بهیج وجه محتاج بتحصیل بعضی فنون زانده نبوده

در جلد ثانی این کتاب انشاء الله بتفصیل ذکر میشود ^{از} ^{استدلال}
 که از مطالعه این جلد اول تاثیرات کلیه در افکار و اطوار
 هیئت عمومی حاصل گردد چه که نیت خالصه الله بر تالیف
 آن دلالت نمود اگرچه در عالم نفوسیکه امتیاز بین افکار
 صادق و باطل کاذب و دهنده چون کبریت اجزند و لکن ^{از} ^{استدلال}
 این عید با لطافت بینهایت ربی احدیت است بر هر اصل
 مطلب ردیم و اما هر یک که بر آنند و اجراء اصلاحات لازم
 باید صبر و ثبات نمود شینا فشینا عجمی داشت آیا مقصود
 از این بیانات چه اگر ملدشان از ثانی که از مقتضیات
 لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول و بموجب
 که البته مهام امور با استیصال انجام نپذیرد بلکه عجله
 نمود میگردد مثل عالم سیاسی مثل عالم انسانی که اول
 نطفه پس تدبیر و در مراتب علقه و مضغه و عظام و
 لحم و انشاء خلق آخر تا بر نبیه احسن الخالقین و اصل گردد
 همچنان که این لوازم خلقت و مبنی بر حرکت کلیه است
 بهیچین عالم سیاسی نفعه واحده از حقیقت نور تاب
 کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله لیک و نهاده را بویا

مابده الترقی ثبت نموده نادر دولت و ملت بود ما فیوم بلکه
 آنافا ترقی و نمود در جمیع مراتب نماید سه چیز چون عالم
 کون بعنایت الهیه موجود شد این عالم خاند بجات ناز و ^{استدلال}
 وزینت بی اندازه فائز گردد اول اریاح لواقع بهاری و ثانی
 فیضان و گرمی ابر بنیانی ثالث حرارت آفتاب نورانی چون این
 سه از فضل بی پایان الهی احسان بشد بآذن الله اشجار و
 اغصان پرمهره کم کم سرسبز و خرم گشته با انواع شکوفه و
 ازهار و انما در مرتبه کردند و هم چنین نبات خالصه و ^{استدلال}
 پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی و ملی اموری
 و همت و غیرت اهل چون جمع شود روزی روزا نادر
 و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت
 جلوه گر گردد و لکن اگر مقصود از ثانی این باشد که در
 هر عصری امر جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد این
 عین رخاوت و کسالت است و بر این منوال بهیچ وجه نفعه
 حاصل نکند و جز تکرار اقوال بیفایده اگر عجله مضرت ندارد
 و بطاقت صد هزار در وجه مضرتش بیشتر بلکه توسط
 حال مدد و چنانچه فرموده اند علیکم بالحسنه و الحسنه ^{استدلال}

که حد افراط و حد تفریط باشد لا فعمل بداند **مغلوله** **الحق** **مفک**
ولا تبسطها کل البسط فاتبع من ذلك سبيله الزم امور
واقدم تشبثات لازمه توسیع دائره معارف است و از هیچ
ملتی خلج و فلاح بدون ترقی این امر اهم اقوم منصوبه چنانچه
باعث اعظم تنزل و نزول ملل اجهل و نادانست و الان اکثر آنها
از امور عادیه اطلاع ندارند ناچه رسد بوقوف حقایق
امور کلیه و در قایق لوازم عصریه لهذا لازم است که رسائل
و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه امروز مایحتاج الیه ملت
و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در این **امور**
قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب با طبع نموده و اطراف
ممکن انتشار شود تا اقلا خواص افراد ملت قدری چشم
و گوشان بان شده و آنچه سبب عزت مقدسه ایشانست
بکوشند نشر افکار عالیة قوه محرکه در شرهان امکان بلکه جا
جهانست افکار چون حجره پایان و آثار و اطوار وجودی
تغیبات وحد و امواج ناچرخ حرکت و جوش نیاید امواج بر
تغیر و لالی حکمت بر شاطی وجود بنفشاند **ای برادر تو**
اندیشه مابقی توانستوان و دریشه باید افکار عوالمه را

موجه

موجه آنچه اليوم لایق و سزاوارست نمودن ممکن **که** **الایه** **بنا**
کافی و اقامه دلیل و افصح میر من وافی چه که بیچاره کان اهالی
از عالم ریخ و پیچزند و شبهه نیست که سعادت خود را طرا
و آمل و لکن حجات جهل حایل و حاجز کشنه ملا خطه فر
ماشد
که ملت معارف بجه مشابه باعث ذلت و حقارت ملت
میشود اليوم اعظم طوائف و ملل عالم از جهه کثرت نفوس
چین است که همش قصد کرد و کسری نفوس الهیست و این
جهت باید که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهور
ترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهت عدم معارف و فقدان
ادبی و مادی ضعیف و بی پاترین ملل و دول ضعیفه است
چنانچه مدت قلیله قبل از این عساکر قلیلی از انگلیس و فرانس
با او بخار به نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که با
تختش را که مستقی به یکین است فتح نمودند حال اگر دولت
و ملت چین در درجات عالیة معارف عصریه منصاعد
و بقون تمدن منفعتی بودند اگر که دول عالم بران **منمودند**
البته عاجز کشنه خائبا خاسر امر اجتناب می نمودند و این
حکایت عجیب تر آنکه حکومت زو بان در اصل تابع و در

حمایت حکومت چین بود چند سالست که چشم و کوش باز
کرده نسبت بساکن ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف
و صنایع غنومیه نموده بقدر افتادار و استطاعت جهد
و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومی منوجه اصلاح گشته
علی العیال حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس
ان مملکت تقریباً سلس بلکه عشرها لی حکومت چین است
در این ایام با دولت چین مقابلی نموده بالاخره حکومت چین
بجور بمصلحت کشت دقت نمایند که چگونه معارف و تمدن
سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت و ملت
شود و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قریبات
صغیره مکتبهای متعدد گشوده و اهالی از هر جهت تشویق
و تحریص بر تعلیم قرائت و کتاباطفال شوند حتی عنداللزوم
اجبار کردند تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کل تشنه
بپفانده است که ملت بمثابه جسم و غیرت و همت مانند
جان جسم و جان حرکت نکند حال این قوه عظمی در طبیعت
ایران در مشاهد درجه موجود بحرکتش توسیع دائره معارضه
و اقمار بیکه بر آند این اصول تمدنی و اساس ترقی ملت

عالیه

عالیه سعادت بشریه در عوالم ملکیه و قوانین اصلاحات
و اتساع دوائر مدنیة نامه و اقتباس از ملل سایر بلاد
نه بلکه لایق و سزاوار چنانست که حکومت و ملت ایران
و تعمق نموده خود ایجاد امور مایه الترقی نمایند البته اگر
مستقیمه و مهارت کلیه فرزند ملت و همت و غیر اشخاص
شاخصه در دربار دولت و جهد بلوغ اصحاب در این
که مطاع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شود و بکمال
جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبیر و تفکر نموده
بندابیر صائبه ممکن است که بعض امور اصلاحات کلیه
یابد و لکن در اکثر امور مجبور بمقتضای سندیچه که قریبات
عده کرده درها از نفوس عمر خود حاضر نموده و بحرکت
تا آنکه ان امور اصلاحیه بحیر وجود آمده حال اگر چشم
پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت بخود بکراسبات فراهم
آید که ترقی مأمول حاصل گردد و الا آنکه اعصار را بگذرد
و مطلوب مهتر نشود مثلاً ملاحظه نمایند که در ممالک
سازو مدتی مدیده کوشیدند تا آنکه قوه بخار و آشف
و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال مشکله را

که ما فوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند حال
استعمال این قوه را ترک نموده و سعی و کوشش شوند تا آنکه
قوه مشابه این قوه کشف و ایجاد شود قدری کثیره لازمست
پس بهتر آنست که در استعمال این قوه قصوری نشود
لکن دائما متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم از آن بدست
آید و همچنین قیاس نمایند سایر فنون و معارف و صنایع
و فضیلت مشبوث الفوائد عالم سیاسی را که در قریبهای
علیه مکرر تاجریه شده و بجهت عزت و عظمت دولت و آسایش
و ترقی ملت منافع و فوائد و محتاجات کلیه اش ثابت و مبرهن
گشته حال آن را بدون سبب داعی ترک نموده بنوع دیگر
درصد و اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات از
قوت بوجود آید و فوائد و منافعش ثابت و مبرهن گردد
بگذرد و عمرها بپایزد و **ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم**
شرف و مزینا اخلاق بر اسلاف در این است که امور
که در زمان سابق بحالت تجزیه رسیده و فوائد عظیمش
ثابت گشته اخلاف آن را از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی
بایشان کنند و از آن گذشته قضایای دیگر خود کشف

کرده ان را بنظر ختمه ان امور مفیده نمایند پس معاوم شد
که معاومات و تحریکات اسلاف معاوم و نمود نزد اخلاف
ولکن کشفیات خاصه اخلاف مجهول سلافت و لکن بشر
آنکه اخلاف از اهل کمالا باشند و الا چه بسیار اخلاف
که قطره از بحر بیابان معارف اسلاف نصیب نبردند
قدری ملاحظه نمایند که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه
در زمین خلق شدند آن نفوس بجهت عزت و سعادت و
آسایش و راحت خود البته محتاج با مور کثیر هستند
حال آن امور را اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس نمایند
اهولت با خود در هر قریب بدون اقتباس ایجاد امری از
امور لازمه تمییز بشیر نمایند و اگر کشفه شود که خوا
و اصول و اساس ترقی در درجات عالیه مدنیست
کامله که در مالک سائر جاربست آن موافق حال و
مقتضیات ما نوفر اهل الی این نیست از این جهت لازمست
که در خود ایران مدبران ملک جهد بلیغ نموده ایجاد
اصلاحات نمایند که موافق حال این بلاد باشد
اول بیان کنند که مضررت از چه جهت است آیا عار

ممالك و غیر ممالك و توسل بوسایل تقویت ضعفا و اجا
 فقراء و ترتیب سبب ترقی جمهور و تکثیر مواد ثروت
 عموم و توسیع دائر معارف و تنظیم حکومت و آزادی
 حقوق و امنیت جان و مال و عرض و ناموس مغایر حال
 اهل ایرانست و آنچه جز از امثال این امور است مضرت
 در هر ملک واضح و هویدا است خصوصا بیکانی دون
 مکان ندارد باری این اوها مانت از عدم عقل و دانش
 ثقت تفکر و ملاحظه صدور باید بلکه اکثر معارضین
 و صاحبین فی الحقیقه اغراض شخصی خود را در نقاب
 بپوشانند و ستر نموده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق
 مضمر فلو نیست ندارد عقول بیچان کان اهالی را متوسل
 می نمایند ای اهل ایران قلب که و دلیله و بانیه است
 او را از آلائش خود پرستی پاک و مقدس نموده باید کلیه
 خالص مزین نمایند تا عزت مقدسه و عظمت سرمدیه
 این ملت با هر چه چون جمع صادق از مشرق اقبال الطالع و
 کردد این چند روز ایام حیات دنیوی که چون ظلمات
 غریب بسر آید جهنم نماید نامشور الطاف عنایت

و ب احدیت کرده و اثر خیری و ذکو خوشی از خود در
 قلوب و السرا خلائق بگذارد و **اجل الان صدق**
الاخیر ای خوشا حال نفسی که خبر ذاتی خود را فراموش
 نموده چون حاکمان درگاه حق گوی همت را در میدان شغف
 جمهور افکند تا بنیاد است الهیه و تأییدات صمدانیه
 مؤید بران گردد که این ملت عظیمه را باوج عزت و
 دساند و این اقلیم پر مرد را بجهان طیبه نازد

و زند نماید و چون بهادر روحانی
 اشیا و نفوس انسانی را
 بجلای اودان و
 ازهار و

اثمار سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید تم الجلد الاول

من هذا الكتاب
 ۱۳۹۴



